



شماره چهارم (۴)

مَعْلَم

نشریه معالم تهذیبی پژوهشی
قم - حوزه علمیه حضرت بقیة الله ع



سرمقاله

سرمدیر



چرا شیخ عباس فتحیه، تبدیل به عباس احمد شد؟! (کاوشی شبه روانشناسانه در مورد یکی از انصار احمد اسماعیل مدعی جدید مهدویت)

بسم الله الرحمن الرحيم

شیخ عباس فتحیه از طلاب نسبتاً با استعداد حوزه علمیه قم در سالهای اخیر، اخیراً به ادعاهای فردی مجهول الحال به نام احمد اسماعیل، که خود را امام احمد الحسن و فرزند

و فرستاده حضرت مهدی موعود (عج) معرفی کرده، ایمان آورده و در حال تبلیغ برای فرد مورد نظر میباشد. فارغ از ادله اثبات یا رد ادعای امام مورد نظر، و گذشته از بحث های متعدد پیرامون این فرقه، به دلیل هم مدرسه ای بودن با ایشان در ابتدای طلبگی و آشنایی مختصر با ایشان، بر آن شدم تا شاید علت اساسی گرایش افراد مختلف و علی الخصوص افراد نسبتاً با استعدادی مانند شیخ عباس را بکاوم، باشد تا بدینوسیله از گرایش

ادامه: صفحه ۲

تناسخ در ادیان هندو و نسیخ انتراق

سید محمد مهدی حسینی هندیسی (طلبه)



مقدمه

کممک وحی است چرا که به این موارد را به غیر عالم مطلق کسی علم ندارد. از این موارد می توان به اتفاقات پس از مرگ اشاره کرد. در بلاد هایی که اثری از تعالیم حضرت ابراهیم در آن یافت نمی شود بزرگان و عالمان دینی آن شهر ها برای متوقف کردن خطاکاران و گناهکاران بحث هایی را مطرح می کردند مبتنی بر اینکه انسان پس از مرگ روح او در بدن جاننداری

عقل. به راستی این عقل چیست؟ عقل رسول درونی انسان است که اگر انسانی به دور از رسول بیرونی باشد بشر با کمک آن می تواند بر فطرت زندگی کند و بر فطرت بمیرد. با این وجود عقل بدون وحی ارزشی ندارد و منجر به گمراهی آدمی می شود. عقل در آنچه که ندیده و مربوط به ماوراء است نیازمند به وحی می باشد. در این موارد نیازمند به

ادامه: صفحه ۶

- ۲.....مقاله - سردیر.....
- ۳.....اگر خلفاء صدر اسلام بودند، در کربلا طرف یزید نبودند! - شیخ رسول چکینی.....
- ۴.....تجسس عمر - محمد مهلب خندان رو (طلبه).....
- ۴.....رپیچ عمر از دستور پیغمبر - محمد عرفان منصوره (طلبه).....
- ۴.....عایشه: نماز مسافر - قره قاش (طلبه).....
- ۴.....خلیفه دوم از جنگ فرار کرد! - سید حامد حسینی (طلبه).....
- ۵.....معجزه اے از امام جادع - محمد جواد علی محمدی (طلبه).....
- ۵.....شکست پس از پیروزے - سید عرفان جلای (طلبه).....
- ۵.....شبیبه حسین علیه السلام... - شیخ مهلب دهبان.....
- ۶.....تناسخ در ادیان هندو و شیخ اشراق - سید محمد مهلب حسینی (طلبه).....
- ۷.....یک امام - یک معجزه - محمد صادق رحمانی (طلبه).....
- ۸.....اصول اخلاق - حضرت امام خمینی رحمة الله علیه.....
- ۱۰.....بالاتر از صحابه! - حضرت آیت الله خامنه اے.....
- ۱۱.....پژوهش نیاز کشور - حضرت آیت الله خامنه اے.....
- ۱۱.....از احکام وقف - علی عباسی (طلبه).....
- ۱۲.....زکات فطره - سید علی رضامدی.....
- ۱۳.....تسویف - شیخ علیرضا ضایایی.....
- ۱۳.....تاثیر محیط و ورثت بر شکل گیری شخصیت انسان - شیخ محمد کاظمی نیا.....
- ۱۴.....عکس نوشته.....
- ۱۵.....عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۴) - روایت متفاوت از داستان آفرینش.....

ادامه از: سرمقاله

افراد دیگر به این نوع فرقه ها ونحله ها جلوگیری شود این شاء الله.

به صورت کلی، گرایش به فرقه ها و نحله های منحرف مختلف، به دلیل وجود خلاء و کمبودی درونی در فرد جذب شده میباشد و این خلاء می تواند ناشی از نارضایتی های سیاسی، فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، علمی، مقامی و... باشد.

اما در مورد افراد نسبتاً با استعدادی مانند شیخ عباس، در ابتدا به نظر میرسد که هیچ یک از این کمبود ها وجود ندارد، و به همین دلیل است که این مورد، ارزش مطالعه و پژوهش را پیدا میکند- در حالی که با کمی تحقیق و تفحص در کلمات امروز و حالات درونی دیروز فرد ذکر شده، به دلیل اصلی این گرایش پی میبریم. افرادی مانند شیخ عباس، به صورت ناخود آگاه و در واقع غیر ارادی، معتقد به حرکت وفرقه یمانی و امثال آن میشوند به این دلیل که این نوع فرقه ها، کمبود درونی روحیشان را جبران میکند و ایشان را به آرامش درونی موقت میرساند .

(باید به این نکته توجه داشت که در این نوشتار، اصل بر راستگو بودن و در نتیجه مغرض نبودن این افراد گذاشته شده است)

مسئلاً شیخ عباس به صورت آنی ودفعی و در طی چند روز محدود، دچار این مشکل روحی نشده و جذب شدن وی به دلیل سالها درگیری با این اعتقاد درونی بوده است.

کار با ارزشی که شیخ عباس انجام داده این است که در بین دوستان خود از زندگی گذشته وحالات درونی اش پرده برداشته و همین امر موجبات نیل به جواب سوال مذکور در مورد وی را فراهم آورده است، چرا که برای تحلیل افکار افراد مختلف، نمیتوان بدون شناخت اقدام کرد و یا به استناد قیل و قال دیگران نتیجه گرفت و یا به اعترافات خود فرد در فضایی که در آن احساس امنیت روانی نمیکند تمسک جست، بلکه برای تحلیل درست باید فرد را در فضایی امن از نظر خودش و با افرادی دوست وخیرخواه از نگاه خودش قرار داد و این مهم در فایل های صوتی ضبط شده از طرف دوستان و انصار شیخ عباس، محقق شده است.

اما مشکل و کمبود شیخ عباس، بی تردید هوش و استعداد نسبی او و عدم تهذیب اخلاقی متناسب با این هوش و استعداد میباشد. هوشی که در طول سالهای متمادی، نگاهی از بالا به پایین به وی داده است به این معنی که هیچ فردی از موجودین وحتی سابقین، به این درجه از هوش واستعداد نرسیده است و بی تردید لازمه چنین اعتقادی به صورت طبیعی، حبّ بروز و ظهور در بین مجتمع موجود میباشد.

شواهدی که بر این مطلب از زندگی گذشته شیخ عباس دلالت دارد به عنوان نمونه عبارتند از:

- عمامه بسیار بزرگ و غیر متعارف در بین حوزویان در ابتدای سال دوم و سوم طلبگی، که به زعم شیخ عباس، به معنای علم و درک خیلی خیلی بالای فرد معمم میباشد و با این عمامه بزرگ میتواند این مطلب را به دیگران بفهماند اما بالعکس در بسیاری از موارد باعث تمسخر ایشان توسط دیگران میشد. (موجود در فایل صوتی ومشاهدات شخصی)
- اعتراض لفظی شدید و پرخاشگرانه ای در ابتدای سال دوم حوزه!

به مدیر کل حوزه های علمیه! در آن زمان -که خود به شخصه شاهد آن بودم- به این بهانه که کتب حوزوی موجود، به هیچ وجه بار علمی مناسب را ندارند و بر حوزه علمیه است که کتب تخصصی و سطح بالای مناسب جایگزین آنها شوند. (مشاهدات شخصی)

- طعن های مکرر و بی حد اندازه در بین فایل های صوتی ضبط شده، تقریباً به تمام مراجع موجود در مورد سطح علمی و معرفتی پایین هر یک از ایشان و حتی عدم وجود مقدار مقبولی از تقوی در اکثر علمای اخلاق مشهور ، که به صراحت در پی اثبات این نکته است که به دیگران بفهماند: (من از تمام شما بیشتر میفهمم و شما حتی در حد مباحثه با من هم نیستید!) (موجود در فایل صوتی)
- شروع به تبلیغ برای یمانی در همان ساعات اولیه رسیدن به خیمه اصحاب یمانی قبل از ایمان آوردنش وحتی قبل از آشنایی اولیه با مستندات اصحاب احمد اسماعیل! (موجود در فایل صوتی)
- تعلیم بزرگان و ریش سفیدان موجود در خیمه اصحاب یمانی در روز اول ایمان آوردنش و در نتیجه تحسین و تمجید ایشان از علمیت شیخ عباس! (موجود در فایل صوتی)
- منحرف بودن تمام طلاب مدرسه محل تحصیلش به غیر از دو نفر که اتفاقاً تنها همان دو نفر هم انصار شدند! (موجود در فایل صوتی)
- سبز بودن خودش و چند نفر انگشت شمار از بین هزاران طلبه ی موجود در رویا، که همه آبی و سفیانی بودند! (موجود در فایل صوتی)
- باز شدن دربهای ملکوت! برای شخص خودش! (این یعنی رسیدن به مرتبه حضرت ابراهیم و این به معنای رسیدن به مقام امامت است!) (موجود در فایل صوتی)
- و....

و ریشه مشکل همینجاست:

اولاً: اعتقاد به این که: از همه وهمه بیشتر میفهمم!

وثانیاً: سعی در این که به دیگران بفهماند: من از تمام افراد بیشتر میفهمم!

و این دو اعتقاد سالها در ذهن او پرورش یافته، تا جایی که فکر میکند هیچ فرد و کتابی وجود ندارد تا به سوالات ذهن برتر او پاسخ داده و بالاتر از او فکر کند تا شاید بتواند خود را به وجود او قانع کند.

از طرفی او فردی متدین و معتقد به ائمه اطهار علیهم السلام است و میداند که علم ائمه متصل به علم خدا و در نتیجه نامحدود میباشد. و نتیجه این میشود که با ادعای فردی به امامت و علم الهی، گمشده خویش را پیدا کرده ، و به خوشبینانه ترین فرض، ذهن درونی او به صورت ناخود آگاه، راهی پیدا میکند تا بتواند این خلاء و کمبود را جبران کند چرا که با اعتقاد به این امام ثابت میشود که فقط امام و علم امامت است که قادر به پاسخگویی به پرسشهایش میباشد.

در واقع ذهن او، قبل از خواندن کتاب های منتسب به یمانی ، اعتقاد به امامت وی پیدا کرده است، زیرا در غیر اینصورت، خلاء و کمبود پیش گفته به قوت خود باقی میماند ورهایی از آن پیدا

نمیکند.

به عبارت دیگر شیخ عباس با ایمانش به احمد الحسن از درون فریاد میزند که فقط امام وعلم امامت است که از من و علم من بالاتر است و بس!

پس به صورت ناخودآگاه و غیر ارادی به او ایمان می آورد و تازه بعد از آن شروع به خواندن کتاب های امام خود میکند، جالب اینجاست که به گفته خود شیخ عباس، همان کتابچه های اولیه که حاوی علم امامت است را تا انتها نمیخواند وبعد از مقداری مطالعه تشنگی علمیش ارضا میشود و کتاب ها را رها میکند، در حالی که در واقع ذهن او از ابتدا نیازی به خواندن آن چند صفحه هم نمیدیده است!

راه حل پیشگیرانه:

در مورد پژوهشگران و فرهیختگان، شاید بتوان طلبه ودانشجوی علوم مختلف را در ابتدا به چند دسته تقسیم کرد:

فرد با استعداد که به دلیل عدم تهذیب به علم و استعداد خود متکی و مغرور است.

فرد با استعداد تهذیب شده و با تواضع حقیقی روز افزون که زاینده ونتیجه ی همان تهذیب است.

فرد کم استعدادی که به دلیل عدم تهذیب سعی در جبران کمبود علمی خود به طرق مختلف غیر اخلاقی دارد.

فرد کم استعدادی اما مهذب که سعی در جبران کمبود علمی خود با تلاش و کوشش و توسل دارد.

ضرورت تهذیب وتاکید بر این مسئله از همان ابتدای طلبگی روشن است، بدین معنا که برای طلبه وحتی دانشجو از ابتدای تحصیل روشن شود که هر درجه از علمیت در این راه، باید باعث تواضع علمی و عملی بیشتر در بین مردم و نسبت به مردم شود، به این معنا که طلبه هر چه عالم تر شود باید یقین بیشتری به نقص درونی خود پیدا کند و بداند که همیشه هستند کسانی که بیشتر وبهتر و عمیقتر از او میفهمند.

فردی که اولاً میدانند علم مستقلی ندارد و ثانیاً عقده ای نیز برای معروف شدن و مشهور شدن ندارد ، سراغ این نوع افکار وعقاید نرفته ونخواهد رفت ، زیرا نمی خواهد به خودش و دیگران ثابت کند که از همه بالاتر است !

این امر در مورد طلاب کم استعداد به مراتب بیشتر جلوه میکند، زیرا کمیت این افراد بیشتر از گروه اول بوده و احتمال گرایش ایشان به اینچنین فرقه هایی با توجه به وجود کمبود های بیشتر در زندگی خود به مراتب بیشتر می باشد.

در نهایت ذکر این نکته ضروری مینماید که ایمان به این گونه فرقه ها، مدتها قبل از شنیدن دلایل این فرق، به دلیل وجود کمبودهای شخصیتی، اجتماعی، تهذیبی و یا نارضایتی فردی یا سیاسی یا... در افراد می باشد و تنها بروز وظهور این ایمان، در زمان برخورد با فرقه های مختلف اتفاق می افتد.

پ ن: متن فوق صرفاً برداشتی شخصی از وضعیت فرد مورد نظر بوده و به جهت مجادله و ردّ و اثبات نگارش نشده است.



اگر خلفای صدر اسلام بودند، در کربلا طرف یزید نبودند!



تنیخ رسول چگینی

جناب آقای ازغدی با استناد به روایتی از منابع اهل سنت بیان می کند:

اگر خلفای صدر اسلام بودند، در کربلا طرف یزید نبودند!

این ادعا به دلائلی قابل اثبات نیست:

۱. طبق مبنای مذاهب اربعه اهل سنت، خروج بر حاکم جایز نیست و حتی اگر حاکم جائز باشد، نباید علیه او اقدام کرد:

اکثر علماء نظرشان این است که صبر بر طاعت حاکم جائز بهتر است از خروج و شورش بر علیه او.

الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۲، ص ۱۰۹.

بر این اساس قیام امام حسین (ع)، در دستگاه فکری اهل سنت خروج بر حاکم محسوب می شود:

ابن العربی تصریح کرده:

اگر کسی آمد در برابر امام حسین ایستاد و امام حسین را به قتل رساند، دلیلش روایتی بود که از جد امام حسین که

مهیمن بر رسل است و رسالتش بر تمام انبیاء هیمنه دارد و مشرف است و خبر به فساد امت داده است و تحذیر کرده از این که مردم در فتنه ها داخل شوند، حدیث شنیده است. ابن العربی، العواصم من القواصم، ص ۲۳۲.

بنابراین اگر شیخین در زمان امام حسین (ع) بودند، در راستای مبنایی که ساخته بودند، باید در صف لشکریان یزید می بودند.

در بالاترین درجه حسن ظن باید گفت آنان جزء ساکنانی بودند که خود را از حضور در معرکه کربلا کنار کشیدند مانند عبدالله بن عمر، مروان بن حکم، عبدالله بن عباس.

۲. ممکن است این سخن جناب ازغدی، به جهت بعید دانستن انجام چنین جنایاتی از صحابه باشد. در پاسخ باید گفت اقدامات صحابه هایی هم تراز شیخین نیز در جنایاتی شبیه به ماجرای کربلا، ثبت شده است. بنابراین صحابه بودن مانع از

انجام این جنایات نمی شده است. جنایاتی که یزید بن معاویه در واقعه حرّه انجام داد که لشکر او به فرماندهی مسلم بن عقبه بیش از ۴۰۰۰ نفر را در مدینه کشت و ۱۰۰۰ فرزند نامشروع به دنیا آمد، سفارشی بوده که پدرش معاویه به او کرده بود:

ابن حجر می گوید: ابن ابی خيثمه با سند صحیح تا جویریة بن اسماء روایت کرده که شیوخ اهل مدینه را شنیدیم که می گفتند: «وقتی نزدیک مرگ معاویه شد، یزید را خواند و به او گفت، برای تو از اهل مدینه روزی است! [بر تو شورش خواهند کرد] پس اگر انجام دادند، مسلم



شکل گیری مذاهب اهل سنت را فراهم کرد اما این به معنای آن نیست که سرچشمه چنین مبانی کلامی، در سده های پیش وجود نداشته است.

بر پژوهشگران پوشیده نیست که روایات مربوط به حرمت خروج علیه حاکم ظالم و جائز، در زمان بنی امیه ترویج شد و در سده های بعد، به عنوان یک عقیده کلامی و فقهی در میان اهل سنت نهادینه شد. بنابراین چنین عقیده ای در سال ۶۱ هجری و زمان قیام امام حسین (ع) در میان خواص و حامیان حکومت وجود داشته است. به همین دلیل بود که عبدالله بن عمر، امام حسین (ع) را

از این قیام برحذر داشته و توصیه به مماشات و همراهی با حکومت می کرد. ابوبکر ابن العربی (م ۵۴۳هـ) از علمای اهل سنت نیز همین برداشت را از قضیه داشته و بیان کرده علت به شهادت رساندن امام حسین (ع)، خروج ایشان علیه دستگاه حکومت بوده است.

با توجه به اینکه فرض مطرح شده توسط آقای ازغدی این است که شیخین در زمان امام حسین (ع) یعنی

سال ۶۱ حضور داشته باشند، طبیعی است که آنان نیز جزء خواص جامعه بوده اند و در راستای حمایت از دستگاه حاکم اقدام می کردند. اگر هم به کمک یزید نمی شتافتند، دست کم جزء ساکنان این اتفاق بوده اند. در متن پاسخ نیز اشاره شده که در خوشبینانه ترین حالت، باید آنان را جزء ساکنان واقعه کربلا دانست. این خود بر خلاف سخن آقای ازغدی است زیرا ایشان با استناد به روایتی از منابع اهل سنت، مدعی شده که شیخین در سپاه امام حسین (ع) حضور می یافتند.

اما اینکه شیخین ملاحظه حفظ ظاهر می کردند، به نحو کلی صحیح نیست؛ زیرا آنان در ماجرای غصب خلافت و شهادت حضرت زهرا (س)، حفظ ظاهر نکرده و دختر رسول الله (ص) را مدتی پس از وفات پیامبر (ص) در مدینه و در مقابل دیدگان ده ها صحابه مورد جسارت و توهین قرار دادند! آیا شهادت امام حسین (ع) به عنوان اصلی ترین رقیب دستگاه خلافت در تصدی این منصب، در بیابانهای کربلا و به پشتوانه قاعده حرمت خروج علیه حاکم، برای آنان دشوار بوده است؟!

بن عقبه را برای آنها بفرست.» فتح الباری ابن حجر ج ۱۳ ص ۷۰.

۳. در کنار همه این موارد، روایاتی که در منابع شیعه است، گویای شریک قتل بودن شیخین در ماجرای کربلا است. امام حسین (ع) داخل قتلگاه فرمودند:

فلما امتلأت لطح بها رأسه ولحیته وقال هكذا أكون حتى ألقى جدي رسول الله وأنا مخضوب بدمي وأقول يا رسول الله قتلني فلان وفلان.

برخی نسبت به پاسخ ارائه شده، این اشکال را مطرح کرده اند که قاعده فقهی حرمت خروج بر خلیفه مسلمین، در قرن دوم و سوم هجری در مذاهب فقهی اهل سنت گسترش یافت، بنابراین نمی توان به این قاعده استناد کرد! همچنین شیخین این تفاوت را با یزید دارند که آنها مراعات ظاهر می کردند و از ارتکاب جنایات پرهیز داشتند! در پاسخ باید گفت:

باورهای کلامی عامه در قرن سوم مدون شد، اما تدوین این باورها، برپایه روایاتی بوده که توسط صحابه نقل شده است. در حقیقت روایاتی که صحابه نقل کردند، زمینه



تجسس عمر

محمد مهدی خندان رو (طلبه)

خداوند متعال می فرماید: ((ای اهل ایمان! دوری گزینید از بسیاری از گمانها؛ زیرا بعضی از گمانها گناه است. تجسس و غیبت یکدیگر ننمایید. آیا دوست دارید گوشت مرده برادرتان را بخورید و ناراحت شوید؟ از خدا بترسید که خدا توبه را می پذیرد و مهربان است)).

در حدیث صحیح از رسول خدا - صلی الله علیه وآله - آمده است که: ((گمان بد مبرید؛ زیرا گمان بد از هر گفتاری، دروغتر است، تجسس و جستجو نکنید، گرانفروشی ننمایید و حسد نبرید، دشمنی ایجاد نکنید، کینه توزی ننمایید، با بندگان خدا برادر باشید...!)).

ولی عمر در ایام خلافتش چنان دید که تجسس و جستجو در کار و خانه های مردم به نفع است و به صلاح دولت می باشد، ازین رو شبها شبگردی می کرد و روزها تجسس می نمود!

اجتهاد عمر:

طاووس یمانی می گوید: عمر شبی بیرون رفت، و از خانه ای گذشت که جماعتی مشغول شرب خمر بودند. عمر صدا زد: فسق، فسق؟!

یکی از درون خانه صدا زد: خدا تو را از این کار منع کرده است. عمر هم برگشت و آنها را به حال خود گذاشت! ابو قلابه می گوید: به عمر اطلاع دادند که ابو محجن ثقفی با دوستانش در خانه اش مشغول میگساری است. عمر آمد و وارد خانه او شد.

ابو محجن گفت: یا امیرالمؤمنین! این کار برای تو جایز نبود، چون خداوند تو را از تجسس بر حذر داشته است. عمر از زید بن ثابت و عبدالرحمن بن ارقم سؤال کرد، آنها گفتند: یا امیرالمؤمنین! او راست می گوید. عمر هم خارج شد و او را رها کرد!

نتیجه مؤلف:

هر کس در روایاتی که راجع به تجسس عمر در کار و خانه مردم داشته، دقت کند می بیند که عمر چقدر به این کار اهمیت می داده و سعی در انجام آن داشته است.

عمر گمان می کرده است که حدود شرعی با خطا و اشتباه حاکم در راه اثبات آن، بخشوده می شود، به همین جهت، حدی بر این مجرمین صادر نکرد، بلکه به هیچکدام آنها آزاری نرساند! ما نمی دانیم چگونه خلیفه راضی بود که تجسس او اثری جز جری ساختن مجرمین در جرمشان و سرکشی بیشتر آن نداشته باشد؟ آن هم بعد از آنکه دیدند پیشوای ایشان درباره عمل آنها مسامحه نشان می دهد!!

تحقیق کتاب اجتهاد در مقابل نص

(۴)

سر پیچی عمر از دستور پیغمبر

محمد عرفان منصوری (طلبه)

محمّد الدین ابن عربی، روایت کرده است:

هنگامی که عمر اسلام آورد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به او فرمود: اسلام خود را پنهان بدار، ولی عمر امتناع ورزید و آن را آشکار ساخت!

مؤلف: آن روز حکمت اقتضاء می نمود که عمر مسلمان شدن خود را پنهان بدارد، و دعوت خدا و پیغمبر، جز در پنهانی انجام نمی گرفت، ولی بی باکی عمر موجب شد که رأی خود را صریحاً اظهار بدارد و لو در مقابل نص باشد!

اجتهاد در مقابل نص، ص ۱۲۳

خلیفه دوم از جنگ فرار کرد!

سید حامد حسینی (طلبه)

خلیفه دوم از جنگ فرار کرد!

برای افراد مسلمان در نکوهش فرار از جنگ، کافی است که به یک آیه قرآن اشاره شود.

خداوند متعال به مومنین می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأُدْبَارَ وَمَنْ يُوَلَّهُمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاءٍ وَاوَاهُ جَهَنَّمَ وَ بئسَ الْمَصِيرُ

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید:

چون کافران را دیدید که اجتماع کرده اند، پشت به آنها نکنید! هرکسی در آن روز، پشت به آنها کند، و جز به خاطر حمله روی بگرداند، یا به سوی گروهی دیگر برود، مورد غضب خداوند واقع شده است و جای او جهنم است که سرانجامی بد دارد.

این نص صریح آیه ای از قرآن است؛ درحالی که بعضی از صحابه در مقابل آن اجتهاد نمودند. نه در یک مورد، بلکه در موارد متعدد انحراف های بزرگی تعمداً ایجاد کردند به نمونه ای از آن می پردازیم:

بر اساس تفسیر و خود آیه ۲۵ سوره توبه، ابوبکر لشکر اسلام را که ۱۲۰۰۰ سرباز بود، چشم زد باعث شکست لشکریان اسلام شد.

بر اساس نقل بخاری و ابن کثیر، در میان کسانی که فرار

عایشه: نماز مسافر

قره قاتل (طلبه)

عایشه: نماز مسافر را کامل بخوانید!!!

خداوند به حکم خود (قرآن کریم) وبه زبان پیغمبر در احادیث معتبر و صحیح تصریح نموده که نماز مسافر قصر باشد (چهار رکعتی دورکعتی خوانده شود) اجماع امت اسلام نیز بر قصر نماز مسافر است بدون هیچ اختلافی بین مسلمین، تنها عثمان وعایشه هستند که نماز مسافرا کامل می دانند ... در حالی که از قول خود عایشه در کتاب صحیح بخاری ذکر شده این روایت:

(نماز در اول واجب شدنش دورکعت بود و این دورکعتی در سفر تثبیت شد و در حضور کامل)

این عینا سخن عایشه هست

اجتهاد در مقابل نص صفحه ۱۵۶

کردند و به دفاع از اسلام پشت نمودند، عمر بن خطاب بود.

بخاری از ابوقتیاده انصاری روایت می کند که در جنگ حنین برخی از مسلمانان و از جمله عمر بن خطاب گریختند من به عمر گفتم چرا فرار می کنند عمر گفت: کار خداست!

سوال:

چرا حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام فرار نکردند؟

و آیا خداوند ضرر مسلمانان را می خواهد؟ یا عمر در حال توجیه بود؟

در واقع او مخالفت صریح خود را با قرآن اعلام کرد و با حرفش مقابل اسلام ایستاد که باعث انحراف شد.

منبع: برگرفته از کتاب اجتهاد در مقابل نص، مورد ۵۰

نویسنده: سید عبدالحسین شرف الدین

نکته:

کسی که خلیفه پیامبر می شود

باید شؤون ایشان را ادامه

دهد. می توانید در این

موضوع و مطابقتش با رفتار

خلفاء تحقیقاتی کنید!

تنگست پس از پیروزی

سید عرفان سجادی (طلبه)

در ماجرای جنگ احد گفتیم ، مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند ، و به زودی پیروز شدند، لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت. ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در شکاف کوه عینین به سرکردگی عبدالله بن جبیر می جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس

و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع آوری غنائم، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد شود. هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می گفتند: مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟

پس چرا در این جنگ شکست خوردیم؟

آیاتی به آنها پاسخ می گوید و علل شکست را توضیح می دهد.

اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می گردیم:

در نخستین آیه، قرآن می گوید: خداوند وعده خود را به شما تحقق بخشید، در آن هنگام که دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید ، تا این که سست شدید (وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَخُسُّونَهُمْ) (۱) بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَسَلْتُمْ). (۲)

وعده خدا درباره پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت.

شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فرا گرفت.

سپس می افزاید: در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالی که جمعی دیگر (همچون عبدالله بن جبیر و چند نفر از تیراندازان) ثابت قدم خواستار آخرت و پاداش های الهی بودند (مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ).

اینجا بود که ورق برگشت و خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید ، تنبیه کند و پرورش دهد.

منبع: برگرفته از تفسیر نمونه، آیه ۱۵۲ سوره آل عمران

معجزه‌های از امام سجاده ع

محمد جواد علی محمدی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

وَ رَوَى الشَّيْخُ الصَّدُوقُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوئِيهِ فِي كِتَابِ عُيُونِ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَاضِي الْعَلَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ النَّاصِرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ رُشَيْدٍ عَنْ عَمِّهِ أَبِي مُعَمَّرٍ سَعِيدِ بْنِ خَيْثَمٍ عَنْ أَخِيهِ مُعَمَّرٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَجَاءَهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ وُلْدِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: زَيْدٌ يُقْتَلُ بِالْكُوفَةِ، وَ يُصَلَّبُ بِالْكُفَاةِ «الْحَدِيثِ».

معنای روایت:

سعید بن خثیم از برادر خود معمر روایت کرد که گفت در نزد صادق آل محمد (علیه السلام) نشسته بودم بناگاه زید بن علی بن الحسین (علیهما السلام) آمد و دست خود را بدو چوب دو طرف گذاشت و در وسط آستانه ایستاد. حضرت صادق (علیه السلام) فرمود ای عم بزرگوار پناه میبرم بخدا که ترا در کناسه کوفه بدار کشند مادر زید گفت قسم بخدا که وانداشته است ترا بر گفتن این مطلب مگر آنکه بر فرزند من حسد میبری حضرت سه مرتبه فرمود ای کاش این کلام از روی حسد بود ای کاش از روی حسد بود پدر بزرگوارم از جد بزرگوارم روایت کرد که آن جناب فرمود میان فرزندان من مردی بیرون آید که او را زید گویند و در کوفه او را بقتل رسانند و در کناسه او را بدار می کشند و در نشئه آخرت چون از قبر بیرون آید از روح او در آسمان گشوده شود و اهل آسمان را بهجت روی دهد بسبب او و روح او را در چینه دان مرغ سبزی قرار دهند و ببرند در بهشت و هر جای از بهشت که او را خواهد کرد، سیر دهند.

تنبیه حسین علیه السلام...

نتیج مهدی دهبان

مهمانی برای همتهای حسین علیه السلام!

ثَنَا أَبُو حَاصِنٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْقَاضِي، ثَنَا عُبَيْدُ بْنُ يَعِيَشَ، ثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَعَثَتْ امْرَأَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَيْهِ: إِنَّا قَدْ صَنَعْنَا لَكَ مِنَ الطَّعَامِ طَيِّبًا وَصَنَعْنَا لَكَ طَيِّبًا، فَانظُرْ أَكْفَاءَكَ فَأَتْنَا بِهِمْ. فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمَسْجِدَ فَجَمَعَ السُّؤَالَ الَّذِينَ فِيهِ وَالْمَسَاكِينَ، فَانطَلَقَ بِهِمْ إِلَيْهَا، فَأَتَاهَا جَوَارِيهَا، فَقُلْنَ لَهَا: وَاللَّهِ قَدْ جَلَبَ عَلَيْكَ الْمَسَاكِينَ. وَدَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ: أَعَزِمُ عَلَيْكَ لِمَا كَانَ لِي عَلَيْكَ مِنْ حَقِّي أَنْ لَا تَدْخِرِي طَعَامًا، وَلَا طَيِّبًا. فَفَعَلَتْ، فَأَطَعَمَهُمْ وَكَسَاهُمْ وَطَيَّبَهُمْ. (سليمان بن احمد الطبراني، مكارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۷۵؛ همو، الزيادات في كتاب الجود والسخاء، ج ۱، ص ۲۴۹)

از ابو اسحاق سبعی روایت شده است -والعهدة علی الراوی- که همسر حسین بن علی (ع) برایش پیام فرستاد که برایت خوراک نیکویی ساخته و عطر خوش آماده کرده‌ایم؛ پس بنگر هر کس همتا و از اقران تو است به مهمانی بیاور. پس حسین (ع) وارد مسجد شد؛ گدایان و بیچارگان را جمع کرد و به خانه‌ی همسرش برد! کنیزان زنش رفتند و گفتند: به خدا سوگند بیچارگان را برایت جمع کرده است! حسین (ع) بر همسرش وارد شد و گفت: تو را به حقی که بر تو دارم، سوگند می‌دهم که از هیچ غذا و عطری دریغ نکنی. او نیز هر چه داشت، مضایقه نکرد. پس حسین (ع) آن بیچارگان را غذا داد و لباس پوشاند و معطر ساخت.

ادامه از: تناسخ در ادیان...

هر صورت تصور انتقال آن به معنای انقلاب در ذات آن است انقلاب از وجود دیگری به خودش امتناع آن بدیهی خواهد بود .

۲- بقای نفس : آیا انسان به طور کلی بعد از مرگ نابود می شود ؟ و هیچ از آن باقی نمی ماند یا نفس آن باقی می ماند هرچند بدنش تجزیه و به عناصری دیگر تبدیل شده باشد . زوال نفس با اعتقاد به تناسخ ناسازگار است زیرا اعتقاد به زوال نفس ، با اعتقاد به تناسخ (به معنای پذیرش همزمان وجود و عدم نفس) تناقض آشکار است .

۳- اعتقاد به ثواب و عقاب : شاید مادی گرایان و پوچ گرایان بر این اصرار کنند جهان پوچ است و بر رفتار و کردار بشر ثواب و عقابی مترتب نیست در حالی که به حکم عقل هر انسانی در برابر پندار و کردار خویش مسول است هر چند در باره ی اینکه چگونه نسبت به اعمال خویش مورد سوال و مؤاخذه قرار گیرند اختلاف نظر دارند . تناسخیان با تاکید بر این حقیقت به زندگی مادی پیاپی اعتقاد دارند بگونه ای که شاید مهمترین انگیزه ی آنان در اعتقاد به تناسخ اعتقادشان بر ضرورت ثواب و عقاب باشد .

البته این پرسش باقی می ماند که چه ضرورتی دارد که نفوس به ابدان برگردند ؟ اگر حیات دیگری فرض شود و یا اصلا رجوع به بدن مادی شکل نگیرد و یا اگر برگشتی هست تنها یکبار است یا بیشتر ؟

۴- انکار معاد : آموزه ی تناسخ به معنایی که هندیان به آن اعتقاد دارند تنها با انکار معاد قوام می یابد زیرا یکی از راه های ثواب و عقاب این است که به جای تناسخ دایمی همه ی انسان ها پس از مرگ از حیات برخوردار شوند که پاداش و

مکافات پندار و کردار خویش را در آن مشاهده کنند بدون اینکه به سیر در ابدان متوالی نیاز داشته باشند .

مبانی انکار تناسخ

انکار تناسخ نیز مانند تناسخ بر مبانی ویژه ای استوار است که پیدا کردن مبانی مشترک کمی دشوار است که در اینجا برخی مبانی که جنبه ی عمومی تری دارند را ذکر می کنیم :

۱- آموزه ی معاد : بسیاری از اندیشمندان تناسخ را در برابر معاد قرار داده اند برآنند که اعتقاد به تناسخ با آموزه ی معاد سازگاری ندارد مهمترین انگیزه ای متکلمان دینی را

ادامه: صفحه ۷

اینگونه می توان نتیجه گرفت که روح همان چیزی است که در تناسخ منتقل می شود در صورتی که داشتن اجزاء برای روح معتقد نباشیم . آنچه از متون این ادیان برداشت می شود این است که پیکر جسمانی را متفاوت با روح غیر مادی می دانستند . روح غیر مادی را از سه جهت (جیوه ، منس ، آسو) که مرتبط با روح فردی می شود و از جهت چهارم (پرماتمن) که مرتبط با روح کیهانی می شود بیان می کنند . جیوه (موجود زنده) شخصیت وجودی فرد است که او را از افراد دیگر متمایز می کند و متحمل خوشی ها و ناخوشی در این عالم یا عالم پس از مرگ می گردد .



منس (ذهن) ساختار لطیف یا غیر مادی موجود است که به واسطه ی آن فرد ارتباط خویش را با دیگر موجودات الوهی و بشری درک می کند .

آسو (نفس حیات) قوه ی حیاتی است که زندگی را برای ماده ی فاقد نیروی حیات به ارمغان می آورد . پرماتمن به معنای روح کیهانی است و در مقابل روح فردی قرار دارد . این ها که گفته شد جملگی ویژگی های روح اند .

مبانی تناسخ

تناسخ دارای مبانی است که عبارت اند از :

۱- جوهریت و وجود لافسه بودن نفس : اگر وجود برای دیگری باشد امکان انتقال آن به بدن دیگری نخواهد بود . خواه صورت نوعی بدن باشد خواه عرضی برای بدن . در

دیگر می رود که اگر در زندگی قبلی انسان خوبی بوده باشد به روح وی در کالبد انسانی خوب می رود و اگر عمر را در راه شرارت و بدی سپری کرده باشد در روح وی در کالبد موجودی پایین تر می رود .

تناسخ

مقصود از تناسخ (transmigration) روندی است که به واسطه ی آن پس از مرگ ، ماده ی روحانی یا اثیری جسم را ترک می کند و به جسم دیگری (انسان یا حیوان) وارد می شود و یا به حالت وجودی دیگری (گیاه یا اشیاء بی جان) در می آید .

اصطلاحات دیگری نیز در این زمینه به کار می رود که از این قرار است :

(Rebirth) به معنای تولد دوباره به ویژه در ادیان هندی زیاد استعمال می شود .

(palingenesis) واژه ی یونانی که مرکب از : palin به معنای دوباره و ngenesis به معنای پیدایش و تکوین .

اقسام تناسخ

این تناسخی که از آن بحث می کنیم از آن به تناسخ ملکی تعبیر می شود به سه قسمت تقسیم می شود :

۱- تناسخ نزولی : انتقال روحی از بدن اشرف به بدن اخس مثلا ، روحی که در بدن انسانی بوده است وارد بدن حیوان ، نبات و یا جماد شود .

۲- تناسخ صعودی : انتقال روحی اخس به بدنی اشرف ؛ مانند اینکه روح حیوانی وارد بدن انسان شود .

۳- تناسخ متشابه : انتقال روح از بدنی به بدن هم عرض دیگر ؛ مثلا ، از بدن انسانی به بدن انسان دیگری وارد شود و یا از بدن حیوانی به بدن حیوانی دیگر انتقال یابد .

مفهوم شناسی روح در ادیان هندو

آنچه در تناسخ انتقال می یابد به طور کلی روح نامیده می شود ، اما با وجود تنوع دینی در سرزمین هند ، شاید واژه روح دقیقا معادل با آنچه که در نظر این ادیان تعبیر می کند نباشد . برخی روح را به طور کلی بعد حیاتی انسان می دانند و برخی دیگر اجزای متفاوتی برای قابل اند . در مجموع می توان گفت که انسان شناسی در این ادیان برای انسان (و در برخی سنن برای هر موجود دارای احساس) جنبه ای ر در نظر می گیرند که پس از مرگ پیکر جسمانی باقی می ماند و می تواند دوباره در قالب دیگری وارد شود یعنی جنبه ای نا مخلوق که دستخوش حیات فانی نمی

مقتضای حکمت را توقف در مساله می داند زیرا به اعتقاد ایشان دلایل طرفین ناتوان از اثبات مدعا می داند .
شیخ اشراق به دلایل امتناع تناسخ اشکالاتی وارد کرده و برای تناسخ هم شواهدی از آیات آورده که از فرصت بحث ما خارج است .

جمع بندی

شیخ سهروردی به تاسی از مشائیان در بسیاری از کتاب های خویش مانند پرتونامه ، المشارع و المطارحات ، الالواح المعادیة ، کلمة التصوف ، اللمحات و التلویحات تناسخ را باطل دانسته و با دلایل فراوان آن را مورد بررسی قرار داده ولی این نظر نهایی وی نیست زیرا که در کتاب حکمت الاشراق با تردید برخی دلایل امتناع تناسخ و ناکافی دانستن و دلایل ضرورت تناسخ به تناسخ نزولی گرایش نشان داده و در نهایت از ارائه نظر قطعی ناتوان مانده است .

منابع

- ۱- شیخ اشراق مجموعه ی مصنفان ، به اهتمام سید حسین نصر ، موسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، تهران ۱۳۷۲
- ۲- مقاله : تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق ، محمد قی یوسفی ، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ، ۱۳۸۷
- ۳- مقاله : زندگی پس از و تناسخ در متون مقدس هندو ، پریا الیاسی ، دانشگاه ازاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران ، ۱۳۸۸

بدان که تناسخ به اتفاق علمای مشائیین چون که مزاج تمام شود از واهب صور استدعای دو نفس می کند و نفس دیگر از آن حیوان ؛ اگر بدو تعلق بگیرد یک حیوان را دو نفس پیش می آید و هر کس در خویشتن به جز یک نفس نمی بیند و همچنین واجب نیست وقت کون یکی وقت فساد دیگری باشد ... این بدترین مذاهب حشو مطلق است .

ب : جناب سهروردی در کتاب المشارع و المطارحات پس از رد دیدگاه کسانی که اتصال اشقیا به عالم خیال را رد می کنند می نویسد : بهذا یندفع ما بقى من شبهة اهل التناسخ . یعنی همینطور که آن شبهه رد شد شبهه ی اهل تناسخ نیز رد می شود .

ج : در لوح چهارم از الالواح المعادیة : فإن التناسخ محال... تا به اینجا بیانات شیخ، تحت تاثیر قدما و متمایل به آنها بوده است، لکن وی در آخرین کتاب فلسفی خویش یعنی حکمت الاشراق تمایل به تناسخ نزولی درباره ی غیرکاملین (اشقیا و اصحاب شمال) دارد به این دلیل که این دسته برای بازگشت به خدا نیاز به تکامل دارد، ولی با این حال بازهم تناسخ صعودی را همچنان محال می داند .

بر اساس این عبارت :

أن الحجج علی طرفی النقیض ضعیفة .

وی سرانجام پس از اینکه از سرنوشت اشقیا سخن می گوید

و ادوار به انکار معاد نموده همین مساله بوده است در این میان شیخ اشراق با سکوت از کنار تناسخ نزولی رد می شود و حتی بر فرض پذیرش آن نیز آموزه ی معاد با مشکلی مواجه نمی شود زیرا سرانجام همه ی نفوس از ابدان مادی رهایی می یابند و به عالم مثال می رسند .

۲- امتناع اجتماع دو نفس : بسیاری از منکران همچنین شیخ اشراق تناسخ را مستلزم اجتماع دو نفس دانسته اند که هم به انکار وجدانی می انجامد و هم با وحدت شخصیت نمی سازد .

۳- امتناع رجوع فعل از قوع : بسیاری از اندیشمندان اسلامی رجوع فعل به قوه را امری محال و مستلزم تناقض می دانند و منکران تناسخ آن را از این قبیل می دانند که این هم در کلمات شیخ اشراق ذکر شده است.

دیدگاه شیخ اشراق درباره ی تناسخ

شیخ اشراق در بسیاری از کتاب های خویش با تناسب از مشائیان تناسخ را باطل دانسته و با دلایل فراوان مورد نقد و بررسی قرار داده که برخی آنها را به عنوان نمونه ذکر خواهیم کرد :

الف : در رساله ی پرتونامه می گوید :

یک امام - یک معجزه

محمد صادق رحمانی (طلبه)



امیرالمومنین علیه السلام

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ :

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ) قَالَ : « يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ » .

حدیث ادامه دارد...

از حضرت ابو الحسن علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل «میخواهند با پف دهانشان نور خدا را خاموش کنند(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ) پرسیدم؟

فرمود: یعنی میخواهند#ولایت_امیر_المؤمنین علیه السلام را با پف

دهانشان خاموش کنند...

معجزه امامت

عن محمد بن الحسين عن الحكم بن مسكين عن أبي سعيد المكاربي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أمير المؤمنين عليه السلام لقي أبا بكر، فقال له: أ ما أمرك رسول الله صلى الله عليه و

آله و سلم أن تطيعني؟ فقال: لا، و لو أمرني لفعلت، قال: فانطلق بنا إلى مسجد قبا، فانطلقا

إلى مسجد قبا فإذا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يصلي فلما انصرف قال له علي

عليه السلام: يا رسول الله إني قلت لأبي بكر: أمرك الله و رسوله أن تطيعني، فقال: لا، فقال:

قد أمرتك فأطعته قال: فخرج فلقي عمر و هو ذعر، فقال له: ما لك؟ فقال: قال لي رسول الله

صلى الله عليه و آله و سلم كذا فقال: تبا لأمة ولوك أمرهم، أ ما تعرف سحر بني هاشم؟

امیر المؤمنین علیه السلام پیش ابا بکر رفت و فرمود: مگر پیامبر اکرم به تو دستور نداد که

از من اطاعت کنی

جواب داد نه اگر دستور بدهد انجام می دهم

امیرالمومنین فرمود: برویم به مسجد قبا

مشاهده کردند پیامبر مشغول نماز است پس از تمام شدن نماز علی علیه السلام عرض کرد:

یا رسول الله من ابوبکر گفتم خدا و پیامبرش به تو دستور داده اند از من اطاعت کنی

جواب داد نه، پیامبر اکرم فرمود من تو را دستور میدهم از او اطاعت کن

ابو بکر خارج شد در بین راه، عمر او را دید که بیمناک است پرسید چه شده جواب داد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به من چنین و چنان فرمود. عمر گفت مرگ بر ملتی

که تو را فرمانروای خود کنند تو سحر بنی هاشم را نمیدانی.

نام کتاب : الإختصاص نویسنده : الشيخ المفید جلد : ۱ صفحه : ۲۷۳-۲۷۴

اصول اخلاق



حضرت امام خمینی، رحمة الله علیه

علمای اخلاق گفته اند: اصول اخلاق در انسان چهار اصل می باشد: شهوت، غضب، قوه علمیه، و قوه عدالت.

البته علمای اخلاق در اصول اختلاف دارند؛ چون بعضی از علمای اخلاق، اصول اخلاق را سه اصل می دانند؛ زیرا قوه عدل و تعدیل را قدرت نفس می دانند، ولی بعضی دیگر اصول اخلاق را چهار اصل می دانند که عبارت است از قوه شهوت، عدل، غضب و علم.

ناگفته نماند که هر یک از اینها مقتضای خود را به طور اطلاق مقتضی می باشند؛ شهوت، مقتضی ملایمات خود است که حاصل شود ولو تمام عالم خراب و نابود شود، و این قوه نظر ندارد بر اینکه اگر من هیجان کردم و هرچه را که مایلم انجام دهم، عالم خراب می شود، و اگر فهم داشت و می فهمید که خراب می شود، می گفت: به جهنم که خراب می شود، من باید به «ما یلایم» خود برسم، البته اگر انسان از چنین قوه عاصی جلوگیری نکند و جلویش را سد ننماید، او را به هلاکت می اندازد؛ چون برای این مبدأ، تقاضای این گونه از مقتضیات، جبلی و قهری است، و این شأن هر علتی نسبت به معلول خود است که به طور اطلاق خواهان معلول است.

به همین نحو قوه غضب «ما یلایم» خود را می خواهد ولو خاهاها خراب شود و عزیزها ذلیل گردند.

این قوه اگر خودش باشد و ذاتش، الی غیر النهایه شعله های خرابی و فساد بر اعمال این قوه و حصول مقتضیاتش مترتب می شود و ابتدأً از اقتضای خود دست بردار نیست؛ برای اینکه محال است، شیء من نفسه از مبدأیت ذاتی خود دست بردار باشد؛ زیرا این معنی، مساوق با دست برداری ذات از ذات است و این محال است.

و همچنین قوه خیالیه هم که به آن قوه شیطنت می گویند، طالب ریاست است و از تشکیل صور و ترتیب مقدمات در رسیدن به اقتضای ذاتی خود به هیچ نحوی کوتاهی ندارد که تقاضای «ما یناسب» ذات خودش را نداشته باشد و از حیل و بازی دادن و گول زدن و فریب دادن مردم و اخفای «ما یلایم لها» دست نمی کشد، ولو در رسیدن به مقتضای خود - مثلاً به مرتبه کدخدایی - هزاران تلفات باشد، پس انسان باید این قوا را تعدیل کند.

همان گونه که دایره، یک مرکزی دارد که نسبت جميع نقاط به آن مرکز، علی حد سواء است، و بعیدترین نقاط دایره به مرکز، آن نقطه ای می باشد که سر شعاع دایره به آن برسد، و اصلاً دایره حاصل می شود از اینکه یک سر خطی ثابت نگه داشته و سر دیگرش را از یک نقطه چرخانده و به همان نقطه اولی که مبدأ بوده برگردانیم. پس ابعاد نقاط به مرکز، آن نقطه ای خواهد بود که سر این خط که برمی گردد به آن برسد، پس لابد این نقطه، در

محیط دایره خواهد بود و نقاطی که دور محیط می باشند، همه بعیدترین نقاطی هستند که ممکن است در این دایره فرض شود، و همه به یک میزان از مرکز دورند، پس اگر یک نقطه معینی را روی محیط فرض کنیم و در مقابل آن نقطه در محیط، نقطه دیگری را هم معین کنیم، اگر بخواهیم از یکی از این نقطه ها به نقطه دیگر خطی وصل کنیم، باید آن را از مرکز عبور داده تا به نقطه دیگر وصل شود، و وسط این خط به طور حقیقی مرکز خواهد بود.

همچنین هر یک از این اصول - قوه علم و شهوت و غضب و عدل - به منزله یک دایره است که نقطه مرکزی آن، قوه اعتدال است، پس از این مرکز و حد اعتدال هرچه رو به ضعف بگذارد، دور از اعتدال است تا برسد به آن درجه ضعیفی که اگر بخواهد از آن هم ضعیف تر باشد معدوم می شود، پس این آخرین نقطه بعیده از مرکز و حد اعتدال خواهد بود و بین آخرین نقطه ضعف و بین مرکز، نقاط و مراتب و درجاتی از طرف تفریط واقع خواهد گردید، و همین طور اگر از این مرکز و حد اعتدال، به طرف بالا برود تا آن اندازه ای که نسبت به این مرکز نهایت بُعد را داشته باشد، آن هم آخرین مرتبه در قوت است که دیگر امکان ندارد زیادتر از آن باشد؛ این نقطه هم، طرف افراط آن حد اعتدال و نقطه مرکزی است، و بین این آخرین نقطه بُعد و مرکز درجات، طرف افراط صفت و قوه است. پس با این فرض، برای هر صفتی و قوه ای یک حد اعتدال است که اصل ثمره فاضله آن، ثبت به این درجه است، و اگر از این نقطه اعتدال مرکزی به این طرف یا به آن طرف برود، در دو طرف افراط و تفریط قرار گرفته و ثمره فاضله، از آن قوه حاصل نخواهد گردید.

بنابراین: چنانکه علمای اخلاق گفته اند: چهار قوه است، هر یکی را یک مرکز و حد اعتدال است؛ لذا اصول اخلاق و ثمرات و فضایل این چهار مرکز و چهار قوه، حال اعتدال این چهار قوه است که ریشه فضایل انسانی و اخلاقی بر اینها مترتب می باشد، و چون گفتیم که هر قوه یک مرکز دارد و لابد یک طرفش که در نهایت بُعد از مرکز اعتدال است در جانب ضعف می باشد، و طرف دیگر مقابل آن نقطه که در نهایت بُعد از مرکز است در جانب قوت و شدت است که از یکی به افراط و از دیگری به تفریط تعبیر کردیم؛ لذا منشأ و اصول رذایل و اوصاف خبیثه و مهلکه، هشت عدد می باشد.

قوه علمیه

قوه اول که قوه علمیه باشد این سه نقطه را دارد، یک نقطه مرکزی، و یک نقطه بعیده از مرکز در محیط، در طرف تفریط، و یک نقطه بعیده از مرکز در محیط، در مقابل نقطه تفریط در طرف افراط.

نقطه افراط این قوه آن است که از آن اصلاً جلوگیری نشود و

انسان این قوه را به حد اعتدال نرساند؛ یعنی دنبال هر علم و درکی برود ولو علم موسیقی و رقص و علم سحر و جادو و علوم مضله دیگر؛ به هر دری سری بزند و هرجا تدریس هر علمی را که شنید به آنجا برود و هرجایی شود. و خلاصه: این قوه را تحت قوه تعدیل درنیابورد تا حکمت حاصل شده و بفهمد که انسان نمی تواند همه علوم را دارا باشد.

اگر به سراغ همه علوم رفت، از همه بی بهره شده و مثل انبان ملا قطب می باشد که از هر چیزی دو یا سه نمونه ای در آن هست، ولی هیچ کدام ثمره نمی دهد؛ اگر مباحث صرفی است بیش از دو یا سه قاعده را بلد نیست، و اگر نحوی است هکذا و اگر منطقی است هکذا، و اگر ادبیات است هکذا، چنین شخصی نمی تواند به کسی فایده بدهد و خودش هم فایده ای نمی برد و به این حالت جربزه می گویند.

و اگر این قوه در طرف تفریط قرار گرفت، می گوید اصلاً علم چیست؟ قیل و قال است، فقط عمل لازم است، مثل مقدسهایی که مانند سرکه یک ساله خیلی تندند، که اصلاً در آنها طوری این قوه محو شده که نمی دانند عمل بدون علم درست می شود و فایده ندارد.

ولی حال اعتدال این قوه آن است که طوری در نفس باشد که بعد از آنکه می داند یادگیری همه علوم به صلاحش نیست، اختیار کند آنچه را که باقی و اعلی باشد و نتیجه اش باقی باشد؛ یعنی هم دینش را اصلاح کند و هم آخرتش را، هم اینجا به کارش آید و هم آنجا، این حالت تعدیل، و نقطه مرکزی قوه علم است.

البته بعد از آنکه به این نحو قوه علم - البته این علم نظری نیست، بلکه قوه علمیت است که در حد قوای دیگر در نفس است - تعدیل شد و یک علم را این قوه طالب شد و فهمید که باید آن را بداند، دیگر در این هرچه بالاتر برود، خوب تر است و هرچه بالاتر باشد، بهتر است و هرچه زیادتر توغل کند، بهتر است و هرچه زیادتر تعلم کند، بهتر است. چون این عقل نظری است و سه نقطه ندارد بلکه هرچه بالاتر برود نیکوتر است.

از حد اعتدال قوه علم «حکمت» تعبیر می کنند و نامش «حکمت» است. «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا».

اما طرف افراط این قوه که هر جایی شود و حتی علم رقص و شعبده بازی و قمار را بیاموزد، نامش «جربزه» است.

آن طرف تفریط که اصلاً علم را طالب نباشد، به جهت ضعف بی منتهای قوه علم، آن را هم «بله» می

گویند. ناگفته نماند که جربزه و بله در

ادامه از: اصول اخلاق:

اینجا اصطلاح علمای اخلاق است وگرنه جریزه یک معنی دیگری دارد که از خصوصیات نفس است.

قوه غضبیه

و اما قوه غضب به آن بیانی که گفتیم سه نقطه دارد، از نقطه مرکزی که حد اعتدال باشد، تعبیر به «شجاعت» می شود؛ یعنی این قوه، تحت میزان عقل باشد و طوری باشد که هر جا عقل اجازه داد، شروع به فعالیت کند و هر جا صلاح ندانست از جایش حرکت نکند؛ یعنی حرکت و سکونش به فرمان قوه عقلیه انسان باشد، بلکه تحت فرمان عقل کل، یعنی میزان شرعی باشد و در حقیقت مثل کلب معلّم باشد که زنجیرش در دست یک عاقل حکیم باشد که بداند کی باید رهایش کند؛ همان طور که یک نفر صیاد عاقل که زنجیر کلب معلم در دست اوست، اگر چیز حلالی را دید، رهایش می کند تا مثلاً آهوئی را صید کند، ولی آن را برای بچه ای رها نمی کند که آن را بدرد.

اگر این قوه غضب هم مثل کلب معلم، تحت فرمان عقل، بلکه تحت فرمان عقل کل و حکمت کل؛ یعنی احکام و قوانین شرعی قرار گرفت که هر جا قانون رهایش کرد برود، در این صورت صیدهایش حلال می شود؛ اگر به طرف دزد رهایش کرد و آن را دفع نمود ولو در این دفع، ضرری و زخمی به دزد وارد آورد، حلال است و اگر به طرف دشمن دینی که شرع اجازه داده، رهایش کند و او را بدرد، دیگر قصاصی نیست و هکذا.

اما طرف افراط این قوه غضب «تهور» است، که مثل سگ بی صاحب هار به هر چیزی حمله کند، و طرف تفریطش «جبن» است که هرچه صیاد عاقل آن را به طرف شکار سوق دهد و تحریکش کند، قدم از قدم برنهد، اگر خرگوشی هم بیاید و هر کاری به سرش در بیاورد، چنگ و دندان به نظر او تیز نمایان می شود، البته این از ذلت نفس و بی غیرتی و صغر نفس حاصل می شود.

قوه شهویه و اقسام آن

یکی از اصول قوا، قوه شهوت - که همان مبدأ امیال است - می باشد این را هم سه نقطه است و از حد اعتدالش به «عفت» تعبیر آورده می شود. البته آدم عقیف آن نیست که قوه شهوتش به کلی مرده باشد و هیچ گونه میلی نداشته باشد؛ مثل آن زاهد، یک گوش و چشم خود را ببندد و بگوید چشم و گوش دیگر برای من بس است، و برود اعتزال تمام اختیار کند، بلکه حد اعتدال این قوه این است که میلیهای نامشروع به حقوق و نواامیس دیگران نداشته باشد و خیالهای خام به شهوت نبندد، و طرف تفریط آن «خمود» است، و طرف افراطش حرص و وقاحت و تبذیر و ریا و حسد و امثال آنهاست.

قوه عدلیه

قوه عدل هم این سه نقطه را دارد، و همان طور که گذشت بعضی آن را قوه دیگری نامیده اند، بلکه گفته اند این قوه، معدّل آن سه قوه دیگر است

و خودش منشأ فضایل دیگری نیست، بلکه فقط آن سه قوه را تعدیل می کند.

و بعضی دیگر آن را یک اصل شمرده اند و گفته اند قوا دارای اصول چهارگانه است؛ آن وقت شروع کرده اند به بیان اینکه از حد اعتدال این اصل مثلاً کدام فضایل حاصل می شود و از طرف تفریطش کدام ردایل و از طرف افراطش کدام ردایل حاصل می شود، و از یک اصل شعبات بسیاری درآورده اند.

ناگفته نماند: گرچه در کتب اخلاقی موشکافیهای داریم ولی در حقیقت، آنها کتب اخلاقی نیستند؛ زیرا کتاب اخلاقی آن است که بیانات طوری باشد که کأنه مخلوط به عمل است و در ضمن تعلیم ریشه ها و مبادی اخلاق، عمل اخلاق و فضیلتی را هم به خواننده تحمیل کند؛ مثل نسخه نباشد که بنویسند و به دست مردم بدهند، بلکه مثل دوا باشد که به خورد مردم داده شود؛ لذا با اینکه کتب اخلاقی فراوانی در تشقیق شقوق و اقسام صفات و تولید کدام از کدام و سر منشأ شدن چه برای چه نوشته شده؛ ولی در حقیقت کتب اخلاق جامعی نیستند؛ مثلاً غزالی کتاب اخلاقی نوشته که خیلی مفصل است و خیلی هم تشقیق شقوق نموده و ریشه های هر صفتی را بیان کرده و گفته که از ازدواج دو صفت، چه حاصل می شود؛ مثلاً اگر کبر با طمع مزدوج باشد، بجهت خبیثی که از این والدین ناپاک حاصل می شود، چه توله سگی می شود، البته نمی توانیم بگوییم غزالی مرد بی اطلاعی بوده، لیکن کتابش یک کتاب اخلاقی نیست؛ چون خودش مرد اخلاقی نیست لذا نتوانسته عمل را به خواننده تزریق کند.

مرد اخلاقی آن است که حقایق را بیان کند و بگوید که کدام شخص چه حرف متین اخلاقی حکیمانه ای زده است، ولی این مرد پرکینه و عداوت با اینکه در کتابش که اسمش را کتاب اخلاقی گذاشته اند، از هر درویش بی پدر و مادری نقل می کند که چه گفت، ولی از صادقین علیهما السلام با آن بیانات حکیمانه ای که دارند سخنی نقل نموده است، پس این کتاب چه تأثیری خواهد بخشید؟

والحاصل: می توان گفت که این گونه از کتابها، کتاب اخلاقی مناسب با موضوع نیستند، گرچه به این نام نوشته شده اند؛ زیرا غیر از تشقیق شقوق و ریزه کاریهایی که خواننده در اینها گم می شود، عمل به یادش نمی افتد و این تخیل صور و ریزه کاریها، خودش حجابی می شود.

والحاصل: گرچه کتب اخلاقی نوشته شده، مثلاً ابن مسکویه کتاب اخلاقی نوشته، ولی فیلسوفانه نوشته است، و خواجه نوشته، ولی فیلسوفانه نوشته است، و کلماتی مخلوط نموده اند که انسان را به عمل وادارد.

مفاتیح شیخ عباس هم کتاب دعاست اما طوری ننوشته که انسان را به عمل وادارد. بلی، انسان علم پیدا می کند که در اول ماه شعبان این اعمال هست. و ممکن است آن را طوری نوشت که هر که بخواند عمل هم بکند، البته این در صورتی است که مقارن با تبشیر و خواص و آثار و تعریف روحانیات باشد.

خلاصه: کتاب اخلاقی نوشته نشده است.

چنانکه به عقیده من تفسیر هم برای قرآن ما نوشته نشده است، گرچه خیلی از کتابها را انسان می بیند که به اسم تفسیر است؛ مثلاً بهترین و جامع ترین تفسیر، مجمع البیان است و اگر انسان به آن مراجعه کند شأن نزول آیات و معانی لغویه و صرفیه و نحویه و اعراب و بنایش را می داند، اما آن جنبه تفسیر و مقصود اصلی قرآن که هدایت مردم است زمین مانده است؛ زیرا مقصود قرآن این است که در جاهای متعدده فرموده: «اُم * ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» که اصلاً این کتاب هدایت است، و یا فرموده است: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» صاحبان تفسیر متوجه آن جهات هدایت و تذکر قرآن نیستند و نکات هدایت و سوق جمعیت به شاهراه هدایت را بیان نمی نمایند؛ یکی آمده به جنبه طبی، تفسیر می کند، یکی به جنبه تاریخی، دیگری به جنبه ادبی، ولی اصل مقصود زمین مانده است.

غافل از اینکه اگر قرآن به جنبه تاریخی کار داشت، لازم نبود یک قصه، مثلاً قصه آدم علیه السلام را در کتاب کمتر از سیزد ورق تقریباً بیست جا نقل کند، با اینکه انسان یک قصه را اگر یک دفعه شنید، دوباره شنیدنش در سامعه حسنی ندارد، بلکه مستنکر است، پس معلوم می شود که نکات هدایتی دارد و غرض از تکرار، جهت مناسب با اصل مقصود قرآنی است، و مثلاً قصه موسی علیه السلام را که الهی ما شاء الله ذکر کرده است، البته یکی از شاهکارهای قرآن این حکایات و قصص قرآن است. منتها با آن جنبه اهدا که دارد.

انسان لازم است که اصول اخلاق را در حد توسط تحصیل کرده باشد و قوه علم را طوری تربیت کند که نفسش را مشتاق علوم اعلی و ابقی نماید نه طالب علمی باشد که در دنیا و آخرت فایده ندارد و اگر جلوگیری نکرد و علمی را آموخت، خالی از فایده است و چون از ملکات نفسش شد - ولو غیر مضر و بی معنی باشد - در نظرش بسی عالی جلوه می کند.

مثلاً کسانی که علم ورزش را آموخته اند، از همه علوم در نظرشان بهتر است و ای بسا علم توحید را که عالی ترین و باقی ترین علوم است مثل آن نبینند و البته علت آن، این است که بعد از آنکه آموخت و ملکه شد، علاقه ذاتی و حب قهری به آن پیدا می کند، به جهت حبی که به نفس خود دارد و به جهت اینکه از آثار و توابع نفس اوست، و ممکن است زشتی و قبح آن از نظرش برود، و کسی که علم رقص را آموخت که در فلان مجلس چطوری باید برقصد، دیگر قبحش از نظر او مرتفع می شود.

والحاصل: اگر چیزی از ملکات شد، دیگر انسان آن را قبیح نمی داند و این طور نیست که هر کسی مرتکب امر قبیحی می شود، قبح آن در نظرش مجسم باشد؛ چنانکه در نظر دیگران است. و اگر جلوی قوه علم را گرفت و این قوه در طرف افراط و در طرف تفریط واقع نشد، بلکه متوجه علوم حقه و اعلی و ابقی گردید، این قوه در آن متوسط تقویت می یابد و آن ملکه می شود.



بالاتر از صحابه!

حضرت آیت الله خامنه‌ای

شرح حدیثی از پیامبر اعظم (ص) درباره مؤمنانی که

مرتبه‌شان از صحابه بالاتر است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْبَخْتَرِيِّ الرَّزَّازُ إِمْلَاءً فِي السَّنَةِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهَا قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدَانُ بْنُ نَصْرِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُصْعَبِ الْقِرْقَسَانِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، عَنْ أَسِيدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ دُرَيْكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَيْرِيزٍ قَالَ: قُلْتُ لِرَجُلٍ مِّنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) - قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ: حَسِبْتُ أَنَا أَنَّهُ يُكْنَى أبا جُمُعَةَ - حَدَّثَنَا حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) قَالَ: لَأَحَدُكُمْ حَدِيثًا جَيِّدًا: تَعَدَّيْنَا يَوْمًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) وَ مَعَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ



داده‌اند و جهاد در راه خدا هم کرده‌اند، معلوم است که از شما افضلند؛ درست است؛ مقتضای عقل و قاعده هم همین است.

امام (رضوان الله علیه) فرمودند این کسانی که امروز هستند، از اصحاب پیغمبر، یا بالاترند یا کمتر نیستند؛ (۳) واقعه همین است. آن جوان مؤمن مخلصی که از همه‌ی لذات زندگی، از همه‌ی آرزوهای جوانی، از همه‌ی شهوات، خواسته‌ها، از زندگی راحت، از پدر و مادر، از همسر، از فرزند چشم میپوشد، می‌رود در راه خدا جهاد [میکند] -حالا

یا در جبهه‌های دفاع مقدس، مثل آن دورانها، یا در جبهه‌ی دفاع از حرم، مثل زمان ما، یا دفاع از امنیت، فرق نمیکند - از آنها بالاترند. قدر این حالت را باید دانست؛ و قدردانی‌اش هم به این است که واقعاً و حقیقتاً آن جوری که از ما توقع هست عمل کنیم؛ بخصوص ما عمامه‌ای‌ها که خب مرجع دین مردم محسوب میشویم و دینشان را از ما میخواهند سؤال کنند، تقیّد به دین داشته باشیم. و اگر ماها از جهت تقوا و پرهیزکاری و ورع از محارم و بی‌ربغتی به جلوه‌های مادی دنیا و زیبایی‌های دنیا و مانند اینها، تقیّد را به خودمان تحمیل کنیم و وادار کنیم

قَالَ: لَأَحَدُكُمْ حَدِيثًا جَيِّدًا: تَعَدَّيْنَا يَوْمًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) وَ مَعَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنَّا، أَسَلَمْنَا مَعَكَ وَ جَاهَدْنَا مَعَكَ

آن صحابی گفت که یک حدیث خوبی برایتان نقل میکنم؛ یک روز مثلاً صبحانه یا ناهار در خدمت حضرت بودیم و غذا خوردیم؛ ابو عبیده که جزو رجال معروف دوروبر پیغمبر بود [حضور داشت و گفتیم:] شما کسی بهتر از ما هم می‌شناسید؟ اول که به تو ایمان آوردیم، اسلام را اختیار کردیم؛ بعد هم که با تو آمدیم و جنگ کردیم؛ بهتر از این

چه میشود؟ شما کسی بهتر از ما را سراغ دارید؟

قَالَ: بَلَى قَوْمٌ مِّنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِي پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود آن کسانی که به من ایمان می‌آورند، در حالی که من را ندیده‌اند، از شما افضلند. در دعای سمات می‌خوانید که «وَ آمَنَّا بِهِ وَ لَمْ نَرَهُ صِدْقًا وَ عَدْلًا»؛ (۲) یعنی به پیغمبر ایمان آوردیم - «صِدْقًا وَ عَدْلًا» قید «آمنا» است - در حالی که پیغمبر را ندیده‌ایم. آن کسانی که آن وجود نورانی را ندیده‌اند، آن معجزات را ندیده‌اند، آن تأثیر نفس را ندیده‌اند، آن کسانی آن تجسم توحید، تجسم اخلاق، تجسم فضیلت، تجسم همه‌ی آرزوهایی را که ممکن است به ذهن برترین انسانها برسد - که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود - ندیده‌اند، در عین حال به او ایمان آورده‌اند و وظایف شرعی‌شان را انجام

فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَحَدٌ خَيْرٌ مِنَّا، أَسَلَمْنَا مَعَكَ وَ جَاهَدْنَا مَعَكَ قَالَ: بَلَى قَوْمٌ مِّنْ أُمَّتِي يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِي. (۱)

عن عبد الله بن محيريز قُلْتُ لِرَجُلٍ مِّنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) - قَالَ الْأَوْزَاعِيُّ: حَسِبْتُ أَنَا أَنَّهُ يُكْنَى أبا جُمُعَةَ - حَدَّثَنَا حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله)

شخص [عبدالله بن محیریز] فرصت پیدا کرده، دستش به یکی از اصحاب پیغمبر - که اوزاعی میگوید گمان میکنم این شخصی که از او نقل میکند، کنیه‌اش ابا جمعه بود - رسیده و میخواهد استفاده کند؛ میگوید: یک حدیثی که از پیغمبر شنیدی را برای ما نقل کن.

خودمان را به این معنا، مسلماً بهتر از آنها هستیم. (۱) امالی طوسی، مجلس چهاردهم، ص ۳۹۱؛ «عبدالله بن محیریز گفته است: به مردی از اصحاب پیامبر - که اوزاعی [از روایان این حدیث] گفته گمان میکنم که کنیه‌اش ابا جمعه بود - گفتم حدیثی از رسول خدا که خودت آن را شنیده باشی برایشان بگو. او گفت حدیثی خوب برایتان خواهم گفت: روزی با رسول خدا صبحانه میخوردیم و ابو عبیده بن جراح هم با ما بود که گفتیم: آیا مردمانی بهتر از ما هستند، حال آنکه به تو اسلام آوردیم و به همراهت جنگیدیم؟ ایشان فرمود: آری! گروهی از امت پس از شما می‌آیند که [ندیده] به من ایمان می‌آورند.» (۲) مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۱۹ (۳) صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۴۱۰ (با اندکی تفاوت)

پژوهش نیاز کشور

کشور ما بدون حرکت در جاده گسترش دانش و گسترش پژوهش، امکان ندارد بتواند به نقطه مطلوب خودش دست پیدا بکند. مخصوصاً کشور ما هم نیست. کلید، دانش و پژوهش است.

تحقیق منبع تغذیه آموزش
ما اگر تحقیق را جدی نگیریم باز سازه‌های مملکتی باستانی چشم به منبع خارجی بزنیم و منتظر بمانیم که یک‌خطر در یک گوشه دنیا تحقیق بکند و ما از لویا از فکر آفرین بر اساس تحقیق لو استناد کنیم و اینجا آموزش بدخبر این نمی‌شود این وابستگی است این همان لجه گری و عدم استقلال شخصیت علمی پژوهی یک کشور و برای یک مجموعه دانشگاهی است.
پایان هر مقاله در مجله علمی پژوهشی در دسترس است و به صورت رایگان در دسترس است (۱۳۹۷-۱۳۹۸)

پژوهش و علم محور اقتدار کشور
پژوهش و علم یک کشور، یعنی آن محور اصلی برای اقتدار یک کشور، پیشرفت همراه با اقتدار علم است. آماج بسیاری از نوظهور های امروز، که علمه جمهوری اسلامی هست علم و نقل علم و تکنولوژی علم و محیط علمی است این را توجه داشته باشید. گذار از این نوع علم به هدف آفرین دشمن، به هدفی که آن ها گفته اند، اصابت کند. اگر علمی را گذارید، منوط به پژوهش.
پایان هر مقاله در مجله علمی پژوهشی در دسترس است و به صورت رایگان در دسترس است (۱۳۹۷-۱۳۹۸)

اهمیت تولید علم و پژوهش
رابطه بین کشورها در زمینه علم باید رابطه صمیمیت و ویران باشد یعنی در آن تعامل و توفیق وجود داشته باشد. صمیمیتی که در باب مسائل اقتصادی و بازرگانی اگر کشور واردکننده بیشتر از صادراتش باشد، توفیق علمی می‌شود و احتمالاً این می‌کند در زمینه علم هم باید همین جور باشد. علم را وارد کنید، علم نماند اما حد اقل به همان اندازه که وارد می‌کنید، صادر کنید باید جریان بوطرفه باشد.
پایان هر مقاله در مجله علمی پژوهشی در دسترس است و به صورت رایگان در دسترس است (۱۳۹۷-۱۳۹۸)

لزوم تشکیل پژوهشگاه‌ها
یک مسئله دیگر که خیلی مهم است، تشکیل پژوهشگاه‌هاست. در هر دانشگاهی، علاوه بر پژوهشگاه های مستقلی که وجود دارد، لاف باید یک پژوهشگاه جزئی به وجود بیاورد. تجربه های ما بویژه به سمت پژوهشگاه‌ها، البته نه اینکه رابطه شان با دانش و اعلم و اعلم قطع شود، بلکه حدیثی که می‌ل خود نامرکن هم همین است که سرخ پژوهش بیرون، جنبه این پژوهشگاه‌ها شود و در آنجا کار پژوهش انجام دهند.
پایان هر مقاله در مجله علمی پژوهشی در دسترس است و به صورت رایگان در دسترس است (۱۳۹۷-۱۳۹۸)

تحوّل در نظام آموزش عالی و پژوهش
توسعه و گسترش آموزش عالی و پژوهش در کشور، نیازمند تحول در نظام آموزش عالی و پژوهش است. این تحول باید در چند محور اصلی انجام گیرد:
۱- ارتقای کیفیت آموزش عالی و پژوهش
۲- توسعه مراکز تحقیقاتی و پژوهشی
۳- تقویت ارتباط بین آموزش عالی و پژوهش
۴- توسعه منابع انسانی و مالی
۵- ارتقای نقش دولت و بخش خصوصی در آموزش عالی و پژوهش
۶- توسعه مراکز آموزشی و پژوهشی در مناطق محروم
۷- ارتقای نقش مراکز علمی و پژوهشی در حل مسائل ملی و بین‌المللی
۸- توسعه مراکز آموزشی و پژوهشی در زمینه‌های نوین
۹- ارتقای نقش مراکز علمی و پژوهشی در توسعه اقتصادی و اجتماعی
۱۰- توسعه مراکز آموزشی و پژوهشی در زمینه‌های بین‌رشته‌ای و بین‌سازمانی
۱۱- ارتقای نقش مراکز علمی و پژوهشی در حل مسائل ملی و بین‌المللی
۱۲- توسعه مراکز آموزشی و پژوهشی در زمینه‌های نوین
۱۳- ارتقای نقش مراکز علمی و پژوهشی در توسعه اقتصادی و اجتماعی
۱۴- توسعه مراکز آموزشی و پژوهشی در زمینه‌های بین‌رشته‌ای و بین‌سازمانی

از احکام وقف

علی عباسی (طلبه)

تشخیص صفات متولی

در برخی از وقفنامه ها من جمله وقفنامه مرحوم حاج میرزا حسین تولیت موقوفه «با مجتهد اعلم بلده طیبه قم که مرجع تقلید است در هر زمان از ازمینه» می باشد. با توجه به اختلاف نظر موجود در خصوص اعلمیت مراجع فعلی و تقاضای تولیت بعضی از مراجع تقلید قم، اتخاذ تصمیم برای صدور حکم تولیت توسط اداره تحقیق این سازمان که متکفل تعیین و تشخیص متولی است با مشکل مواجه شده است مستدعی است نظر مبارک را در مورد فوق و موارد مشابه امر به ابلاغ فرمایند.

ضمناً، برابر قانون جاری اوقاف مادام که موقوفه ای واجد متولی نشده باشد بعنوان موقوفه متصرفی توسط سازمان اوقاف و امور خیریه به نیابت از ولی امر مسلمین اداره می گردد.

جواب: اگر اعلمیت یکی از حضرات آقایان بطرق شرعی احراز شده باشد باید موقوفه تسلیم ایشان

بشود. و در این زمینه اوقاف مکلف به تحقیق و کسب احراز شرعی در صورت امکان است. و اگر ممکن نشود، احتیاط این است که آقایان اطراف شبهه، به یک نفر از میان خودشان یا خارج خودشان وکالت دهند.

حریم زمین موقوفه

زمین های موقوفه ای وجود دارد که وقف حرم مقدس رضوی (ع) هستند و در حریم بعضی از این املاک مراتع و جنگل نیز وجود دارد، ولی بعضی از نهادهای مسئول با استناد به مقررات قانونی مربوط مراتع و جنگل ها حکم انفال را بر این جنگل ها و مراتع جاری کرده اند، آیا

مراتع و جنگل های واقع در حریم املاک موقوفه مانند سایر زمین های واقع در حریم آنها دارای احکام وقف هستند و واجب است در مورد آنها عمل به وقفیت شود؟
جواب: مراتع و جنگل های واقع در جوار اراضی موقوفه در صورتی که جزء حریم آنها شمرده شوند، در حکم موقوفه و تابع آن هستند و حکم انفال و املاک عمومی در مورد آنها جاری نمی شود و مرجع تشخیص حریم و مقدار آن هم عرف محل و نظر افرادی است که در این امر متخصّص هستند.

شرط تولیت مجانی

اگر واقف به هنگام وقف شرط کرده باشد که متولی مجاناً موقوفه را اداره کند و متولی حاضر به قبول نباشد، سازمان اوقاف که در راستای انجام وظایف قانونی خود به نمایندگی از ولی فقیه و حاکم اقدام به اداره آن مینماید آیا میتواند اجرت المثل را از عواید موقوفه بردارد یا همانند متولی باید مجانی و بلاعوض موقوفه را اداره کند؟
جواب: در فرض مرقوم سازمان اوقاف می تواند اجرت المثل را از عواید موقوفه بردارد .
منبع: بر گرفته از استفتائات حضرت آیت الله خامنه ای.

شرایط واقف

شخصی قریب ۵۰ هکتار از مراتع جنگلی را حیات کرده و مدتی از آن بهره می جست به طوریکه عرف و قانون

زکات فطره

سید علی رضا مددی

چند نکته در مورد زکات فطره (فطریه)

بر چه کسی واجب است؟

بر کسی که در غروب آخرین روز ماه مبارک رمضان عاقل و بالغ باشد و فقیر و بیهوش نباشد و همچنین زکات فطره اش بر شخص دیگری واجب نباشد.

بر چنین شخصی واجب است زکات فطره خودش و تمام کسانی که تحت سرپرستی او یا نان‌خور او هستند را بپردازد هرچند نان‌خور نوزاد یک روزه باشد یا مسلمان نباشد.

منظور از فقیر چه کسی است؟

کسی که هزینه زندگی خود و خانواده‌اش را به مدت یک سال نداشته باشد، یا شغلی نداشته باشد که بتواند در طول یکسال هزینه زندگی‌اش را تأمین کند.

هرچند برای چنین شخصی هم پرداخت زکات فطره مستحب است.

چه کسی تحت تکفل یا نان‌خور دیگری به حساب می‌آید؟

ملاک در این مسئله عرف است و حتی اگر کسی در زمانی کوتاه هم نان‌خور دیگری باشد - مثل مهمانی که چند روز منزل کسی میماند - فطریه‌اش بر عهده سرپرست یا میزبان می‌باشد.

آیا واجب النفقه بودن هم ملاک فطریه می‌تواند باشد؟

خیر، بنابر این فطریه زنی که برای مدتی پیش پدرش زندگی میکند بر عهده پدرش است نه شوهرش، و اگر عرفاً در هر دو جا زندگی کند فطریه بر پدر و شوهرش واجب میشود که با هم تقسیم کنند.

همچنین اگر کسی واجب النفقه نباشد ولی عرفاً نان‌خور شخصی باشد فطریه‌اش بر دیگری واجب میشود، مثل کسی که مدتی پیش دوست خود زندگی میکند و دوستش عهده دار هزینه‌های زندگی اوست.

آیا فطریه کسی که غروب آخرین روز ماه مبارک مهمان شده، بر عهده میزبان است؟

این مسئله دو حالت دارد و ملاک اصلی این است که عرفاً نان‌خور محسوب میشود یا خیر؟ بنابر این:

۱ اگر مهمان فقط برای افطاری آمده نان‌خور نیست و فطریه مهمان بر گردن خود مهمان است.

۲ ولی اگر برای این آمده که مثلاً شب بماند و میزبان هم عهده دار مخارج او میشود بصورت موقت نان‌خور میزبان به حساب می‌آید و فطریه‌اش بر عهده میزبان است، حتی اگر افطاری نخورد یا مهمان با خودش افطاری آورده باشد.

اگر سرپرست نخواهد فطریه را بدهد یا فراموش کند چه باید کرد؟

اگر مکلف نان‌خور کسی است که فطریه‌اش را نمیدهد و خود مکلف شرایط وجوب زکات فطره که گفته شد را دارد - مثل زنی

که همسرش زکات فطره‌اش را نمیدهد - بنابر احتیاط واجب باید خودش فطریه را پرداخت کند.

اگر سرپرست فقیر شرعی بود، ولی کسی که تحت تکفل اوست فقیر نیست چه باید کرد؟

در این صورت فطریه بر سرپرست واجب نیست، ولی لازم است خود کسی که تحت تکفل است و شرایط وجوب فطریه را دارد فطریه خود را بدهد.

مقدار و جنس زکات فطره

مکلف باید حدود سه کیلوگرم از خوراکی که در شهرش رایج است مثل گندم، برنج، خرما را بعنوان فطریه بدهد، هرچند آن غذا تنها غذای مردم شهر نباشد (مثل نان که در بسیاری از مناطق تنها غذای رایج نیست و برنج هم در کنار آن غذای رایج است)

همچنین مکلف میتواند قیمت هر خوراکی که رایج است را بپردازد.

آیا میبایست بهترین نوع را بعنوان فطریه بدهد؟

خیر، مثلاً اگر در جایی گندم و برنج رایج است میتواند هرکدام را که خواست بدهد و اگر میخواهد برنج بدهد میتواند هر نوع برنجی را بدهد.

اگر کسی خوراک رایجش با اهل شهر فرق داشت، چه باید بکند؟ مثلاً کسی که نان نم‌خورد آیا میتواند گندم بدهد؟

ملاک غذای غالب مردم شهر است و چنین شخصی هم میتواند گندم بدهد.

(بنابر این حتی شاعرها هم میبایست گندم و برنج و مانند اینها بدهند)

پس قیمتهایی که برای فطریه از طرف دفاتر مراجع مشخص شده بر چه اساسیست؟

اصل حکم شرعی همین است که سه کیلو از غذای رایج یا قیمت آن داده شود، و قیمتهایی که گفته شده برای این بوده کار محاسبه راحت شود و هیچ الزامی برای معیار قرار دادن آنها نیست، برای همین مثلاً یک نفر میتواند سه کیلو گندم بخرد یا قیمت گندم را پرداخت کند هرچقدر باشد.

اگر قیمت‌ها متفاوت باشد یا تغییر کند چه قیمتی ملاک است؟ قیمت روز پرداخت و محلی که زکات فطره توزیع میشود ملاک است.

چرا حکم پرداخت فطریه را اینقدر سخت و پیچیده میکنند؟! (توضیحی در مورد پست پرداخت فطریه <https://t.me/darhamesh>)

ببینید از اول اصل حکم رو بررسی کنیم ببینیم چی بوده و چی شده:

در روز عید فطر واجب بوده مقدار سه کیلو خوراک متعارف (گندم، برنج، آرد و مانند اینها) تهیه کنید و به فقیری برسانید.

یعنی شما روز عید پاشید برید یک فقیر رو ببینید، بش بگین این فطریه - که عموماً هم کم نیست - خدمت شما، هم از حال اون فقیر باخبر میشین هم اون مومن دلش شاد میشه.

بعد این حکم یک مرحله آسونتری داره که میشه رسوندن پول

این مقدار غذا به فقیره، بجای اینکه غذا رو بخریم و ببریم.

حالا گاهی مشکل اینه ما فقیر نمیشناسیم، خب این حکم رو بهانه کنیم یک روز در سال، یک مقدار وقت بذاریم به مناطق حاشیه ای شهر سر بزنیم، اینقدر فقیر ببینیم که خودمون شرمنده میشیم. ای بسا کمتر وقت بذاریم و یک مقدار در محله پرس و جو کنیم و کلی فقیر پیدا کنیم، یا حتی در فامیل!

اصلاً مستحبه اگر در فامیل یا همسایگان فقیر هست، اول به اینها فطریه رو داد.

(عموماً با این وضعی که ماها افطاری و سحری میخوریم، خیلی در ماه مبارک حال فقرا رو درک نمیکنیم، این سر زدن به فقرا برای این کار خیلی بهتره و بیشتر جواب میده)

حالا برای این حالتی که فقیر نمیشناسیم و حال یا فرصت گشتن هم نداریم، شارع یک مرحله دیگه تخفیف داده، فرموده پول یا غذایی که کنار گذاشتین رو بدین به کسی از طرف شما به فقیر برسونه، حالا چه بندا زیم در صندوقهای فطریه، چه مثلاً بدیم به وکیل مرجع یا اصلاً روحانی محله یا هرکس دیگه ای که بدونیم این کارو میکنه.

مومنین هم عموماً گزینه آخر رو انتخاب میکردن و برای همین عادت داشت شب عید فطریه رو کنار بذارن، صبح هم که برای نماز برن در صندوقای فطریه بندا زن یا به پیشنهاد پول رو تحویل بدن اون از طرفشون برسونه یا اصلاً قبل از نماز به همسایه و آشنای فقیری که میشناختن پول رو بدن، که همه این حالتا درسته، و همه هم توجه داشتن دقیقاً همون پولی که کنار گذاشتن رو صبح باید برن.

(طبیعتاً پول در مواردی که به واسطه‌ها پرداخت میشد، تا ظهر عید به فقیر نمیرسید، ولی چون «اهمال» در پرداخت نبوده و روند طبیعی ماجرا بوده، همانطور که در مسئله نوشته شد، این تاخیر مشکلی نداشت)

اما مشکل از اینجا درست شد که از سالی که مسئله نماز عید فطر در اکثر جاها منتفی باشه، خیلی‌ها پولی که به رسم همیشه کنار میگذاشتن رو گفتن کارت به کارت میکنیم به حساب موسسه خیریه یا وکیل مرجع یا روحانی محله یا هرکسی که از طرفشون قراره این پول رو بیره.

خب این پولی که قراره کارت به کارت بشه، اون پولی نیست که کنار گذاشته شده بود.

پس مشکل از حکم نیست، اصل حکم با کاری که ما میکنیم و کلی «تبصره» و کد تخفیف استفاده میکنیم تا کارمون راحت تر بشه فاصله داره و مقصر دیگه حکم! خدا یا مراجع نیستن.

البته همونطور که نوشتیم باز برای این حالت گفتن میتونین به اون وکیل وکالت بدین از طرف شما پول رو جدا کنه و بعد پرداخت کنه، ولی این پیچیدگی در این مرحله دیگه انصافاً ربطی به شارع و فتوا نداره، ماییم که میخوابیم یک حکم ساده و سراسر رو، کلی لاغر کنیم و بعد به این «شیر بی دم و سر و اشکم» بگیم آخه این چه حکم عجیبیه!؟

تسویف

تنیخ علیرضا ضیایی



بر حذر باش از تسویف (کار امروز را به فردا انداختن)؛ زیرا تسویف دریایی است که انسان غوطه زنان در آن هلاک می شود.

تحف العقول ص ۲۸۵

تسویف یعنی فردا فردا کردن و کارها را عقب انداختن. میگویم از فردا نماز میخونم از فردا حقوق مردم را رعایت می کنم فردا توبه می کنم از شنبه درس می خونم از اول ماه دیگه گناه می کنم و ... آنقدر فردا فردا می کنه که به مرگ ختم می شود و دیگر فرصت برای هیچ کاری نخواهد داشت. یادمان باشد طبق روایات بیشترین فریادهای اهل جهنم بر اثر تسویف است.

یک بار اومدم کار امروزمو بندازم برا فردا
خیلی محکم و بلند انداختمش افتاد واسه پس فردا
الآن یک هفته س هنوز انجامش ندادم آنقدر خوشحالم که نگو

به نام خداوند مدبر

سلام

امام باقر علیه السلام: إِيَّاكَ وَ التَّسْوِيفَ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ.

تأثیر محیط و وراثت بر تنکلی گیری شخصیت انسان

تنیخ محمد کاظم نیا



نکدا «. اعراف - ۵۸»

زمین طیب میوه خوبی میدهد باذن پروردگار و زمین نامطلوب و خبیث ثمره ندارد مگر کم و نامطلوب.

در این آیه انسان به گیاه تشبیه شده مثل گیاه زمین روییدن مهم است. خاک مناسب و مفید و بدور از آفت، میوه آن طیب خواهد بود. میوه ای که از زمین شوره زار و برخوردار از آفت و آلودگی یا ثمر نمی دهد یا ثمره آن بدر نمی خورد.

حضرت فرمود: اَرْضُكُمْ قَرِيبٌ مِنَ الْمَاءِ وَ بَعِيدٌ مِنَ السَّمَاءِ شما به دنیا نزدیک هستید ولی جایگاه شما از آسمان معنویت دور است میخواهد بگوید محیط اثرگذار است بر اخلاق و معنویت استثنا هم دارد و اراده بر اینها تأثیر گذار است.

قرآن هم به سرزمین که اثر گذار است اشاره می فرماید:

تَوْفِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي انْفُسِهِمْ فَالُوا فِيْمَ كُنْتُمْ فَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِيْنَ فِي الْاَرْضِ فَالُوا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاَسْعَدُهُ فُتَّاهَجَرُوا فِيْهَا «. نساء - ۹۷»

وقتی ملائک گنهکار را قبض روح میکند میپرسد در حالی بودی گویند ما گناه کردیم ولی ضعیف بودیم بما دین و شریعت خوب نرسید گویند: مگر زمین خدا وسعت نداشت چرا مهاجرت نکردید

بد بودن محیط علت نمی شود بر بیراهه رفتن و به خطا افتادن. هجرت و تغییر سرزمین برای همین قرار داده شده است.

أَثْرُ الْهَوَاءِ فِي اخْلَاقِ الْبَشَرِ / كتاب العبر / ابن خلدون / اثر آب و هوا

در روایات و اخلاق و شخصیت انسان

بسم الله الرحمن الرحيم

هاشم، چشمان از امیه. این کجا و آن کجا!
ابی طالب پدر من وایو سفیان پدرتو! حرب کجا و عبد المطلب کجا! هر دو اصلاً قابل قیاس نیست
خداوند دو پیامبر عظیم را مأمور تعمیر دیواری کرد در شهری که از آنان استقبال نشد و طعام ندادند.

«فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ كَهْفٌ - ۷۷»
دیواری که امر شد به آنها تا تعمیر کنند برای دنیا و گنج دو بچه ای بود که پدر آنها صالح بود
وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ كَهْفٌ - ۸۳»

امر شد به پیامبر تعمیر دیوار، که دنیای آنها را تامین کنید. چون پدران آنها انسان خوبی بود.

حضرت فرمود: حُسْنُ الْاِخْلَاقِ بَرَهَانٌ كَرِيمٌ الْاِعْرَاقِ اگر کسی خوش اخلاق بود پی ببرید به اینکه اصل و نسب خوبی داشته. اگر خاندان خوب باشد دلالت میکند بر خوش اخلاقی. چه بخواهیم و نخواهیم وراثت هست اما صد در صد نیست. وراثت نمی تواند شخصیت را شکل بدهد. یک عاملی ست ذیل اراده اراده اگر بخواهد وراثت را میگیرد و ادامه میدهد و اراده نخواهد همان وراثت را میگیرد و کنار میزند. راه باز است، اختیار هم هست وراثت هم هست

عامل دوم محیط است که بروی تشکیل شخصیت و ذات انسان تأثیر بسزایی دارد.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بَازْنِ رِيهِ وَالَّذِي حَبَّتْ لَا يَخْرِجُ الا

یک ویژگی مهم و تأثیر گذار در تعالی انسان، ویا انحراف، اراده انسان است. هرکس میتواند با اراده ای که دارد بر همه شرایط و سختی فائق شود راه را از بیراهه تشخیص دهد و از دل جاهلیت سلمان و ابوذر بیرون بیاورد.

از آنطرف هم اگر اراده بر فساد کند گر چه پسر نوح یا همسر لوط نبی باشد. به بیراهه میرود. پس، اراده رکن اصلی ست که در بدترین شرایط سربلند، و در بهترین شرایط سقوط می کند.

«وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ اٰمَنُوا امْرَاةً فَرَعَوْنَ تَحْرِيمَ - ۱۱»
قرآن همسر فرعون را برای مردمان مثال میزند. اراده عامل مهم و تأثیر گذار، که هر کسی را به هدف خود می رساند. دو عامل دیگر که در شکل گیری افراد، به غیر از اراده نقش دارد. وراثت و محیط است.

همانی که حضرت در خطبه فرمود:
أُسْرَتُهُ خَيْرٌ أُسْرَةٍ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرٌ شَجَرَةٍ

دودمان، اجداد و خاندان پیامبر طیب و طاهر بودند. که به عنوان وراثتی به پیامبر رسید.

گرچه صدر در صدی نیست ولی تأثیر مهمی دارد. حضرت در جواب نامه معاویه که به اجداد خود

عبد مناف فخر کرده بود فرمود:
در سلسله ما به یک جا و آنها

عبد مناف میرسیم. ولی ما از دودمان

عکس نوننته



ذکر گیاهان...

خدا رحمت کند مرحوم بانو هاشمیه را که در همین اصفهان بودند و بنده مکرر خدمت ایشان رسیدم. خیلی فوق العاده بود. این زن در دنیا از هر نظر نمونه بود آقا. هم علوم ظاهری را کاملاً داشت و وارد بود. هم اطلاعاتش به معارف خیلی فوق العاده بود. ایشان جامع بود. من خدمتشان رسیده بودم. ایشان نقل کردند که یک روزی دور خانه گردش می کردم و ذکر می گفتم. می گفت: یک دفعه دیدم جمیع این نباتات و گیاهان به حضرت حق سجده کردند و شُبُوحُ قُدُوسُ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ. از آنها بلند بود... هستند کسانی که ذکر موجودات را می شنوند...



صاحب داریم...

حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید: من شما را رها نکرده ام. شما در نظر من هستید و من شما را فراموش نمی کنم. اگر شما را فراموش می کردم، بلا شما را فرامی گرفت و دشمن ها شما را پایمال می کردند. الان شما ببینید در ممالک همجوار مسلمان ها هر کدام به چه گرفتاریهای شدیدی مبتلا هستند؟ به چه خونریزی ها و چه ناراحتی های مبتلا هستند؟ تنها مملکتی که الحمدلله رب العالمین در دنیا به نام مملکت امام زمان علیه السلام است، ایران است.

* بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷۰



یکی از دستورات مهم زمینه ارتباط با حضرت ولی عصر علیه السلام این است که توسل به حضرت، همیشگی و دائمی باشد. در همه ابعاد زندگی، برای تحصیل معارف، درباره مسائل اجتماعی، انفرادی، اقتصادی، سیاسی و... در همه ابعاد، باید انسان «یا بن الحسن» را فراموش نکند، چون کسی که آلات مسؤلیت عالم وجود را دارد، حضرت بقیه الله - روحی له الفداء - است. این وجود مقدس، بر همه چیز آگاه و به اذن خدا بر همه کار توانا هستند، لذا سزاوار است انسان در هر مشکلی «یا بن الحسن» را فراموش نکند. همچنین باید در هر موقعیت مناسبی، تبلیغی از حضرت بشود.

امید بخش ترین آیه قرآن



هر عملی انجام دهید، پیغمبر می بینند. هر نیتی که ناصری بکند، پیغمبر می بینند.

از اسرار ما مطلع می شوند. وا خجلتا [چقدر خجالت دارد] از پیغمبر. چطور پیغمبر با این روسیاهی من، شفیع من بشوند؟ چه بکنیم، لکن رحمة للعالمین است... یک نمونه از نگرانی حضرت جریان وفات ابن بزرگوار است. ایشان نگران امت بودند. تا جایی که جبرئیل پیغام آورد که حضرت حق می فرماید: «ویرود نگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد [و از امت خواهد آرزید] که خشود شوی». (سوره ضحی، ۵)

حضرت فرمودند: «الآن راحت شدم».

این ۷ گروه، محشر را نمی بینند!

هر روز با انبوهی «آیت الله» سر و کار داریم. هر جا که باشیم و هر جا که برویم، آن ها هستند. اصلاً زندگی در کنار آنها و با آنهاست که معنا پیدا می کند. چشمت را هم که ببندی باز حضورشان را درون خودت می بینی. زمین، آسمان، شب، روز، غم، شادی همه آیات خدایند و مأمور رساندن ما به او. اما عده ای خودشان را به ندیدن می زنند. عده ای حتی به دروغ می گویند که اینها نشانه های خدا نیستند. در عوض خدا هم فردای قیامت کاری می کند که آنها کور وارد محشر شوند.

می خواهید بدانید چرا؟



کوری را بر هدایت مقدم می دانند
(فصلت (۱۷))



نسبت به آیه ها فراموش کارند
طه (۱۴۷)



از یاد خدا روی گردانند
طه (۱۴۴)



سب راه مردم به دین خدا می شوند
هود (۲۸ و ۲۹)



خریدار گمراهی اند
بقره (۱۸ و ۱۹)



نسبت به آخرت دودل اند
نمل (۶۶)



مورد لعن خدایند
محمد (۲۲)





عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۴)

روایتی متفاوت از داستان آفرینش

سفر چهارم؛ اشرف مخلوقات

وعده داده بود به مخلوقینش، به خلق اشرف مخلوقاتش؟ عزازیل هم خیلی دلش میخواست ببیند، این اشرف مخلوقات، چه می‌کند و چه کارهایی بلد است؟ و چه چیزی اضافه دارد در خلقتش؟ و اساساً چرا قرار است بشود اشرف مخلوقات؟

البته فکر می‌کنم که عزازیل، بیشتر از این می‌ترسید که کسی، کُرسی بگذارد کنار کُرسی تدریسش! و چه بد ترسی است این ترس، برای کسانی که نیمچه کُرسی تدریس و ریاست و محبوبیت و شهرت و... دارند!

پند اخلاقی سیاسی: این کُرسی‌ها و صندلی‌ها، به کسی وفا نمی‌کند برادر!

عزازیل، که حالا پرچم‌دار علم و آگاهی نزد بهشتیان و غیر بهشتیان بود، روز به روز بر عبادتش افزوده می‌شد، چرا که علم بدون عمل، نمی‌شود، پس هر کجا که علم آمد، نشانه‌اش حرکت است و عمل.

اصلش، عالم بی عمل، مثل زنبور بی عسل می‌ماند و تمام! حالا اگر می‌خواهی بفهمی که عزازیل، آن موقع در چه مرتبه‌ای از علم بود، ببین چه سجده‌هایی برای خالقش کرده بود!

ملائک، حسرت داشتند یک سجده مانند او بیاورند! یک رکوع! یک حمد! یک ثنا! یک تسبیح و تقدیس عزازیلی! یکی یکدانه بود در بین فرشتگان.

اصلاً وقتی حرف از عزازیل به میان می‌آمد، همه به به و چه‌شان به هوا بود و تعریف می‌کردند از این همه علم و عمل!

اما این که کجای کار این بخت برگشته می‌لنگید، باشد برای بعد، به وقتش عرض میکنم إن شاء الله.

حالا همینقدر بدانید، که اعجوبه‌ای بود برای خودش و البته خودش هم خوب معجب بود به خودش!

خلاصه این که مشیت خدای تبارک و تعالی بر این شد، که مخلوقی بیافریند، اشرف از تمام مخلوقات و خود خالقی باشد، احسن از تمام خالقین.

توضیحات ضروری: البته این احسن الخالقین بودن، بدان معنا نیست که خالقی غیر او یا در کنار او وجود داشته است، چرا که این مستلزم شرک است به خدای احد و واحد.

بلکه خدا احسن الخالقین است به

این اعتبار که...!

راستش هرچه فکر کردم و گشتم دنبال مراد خدای حکیم و دانا از این عبارت (فتبارک الله احسن الخالقین)، معنای دلچسبی عایدم نشد؟ شاید بعداً بیشتر فکر کردم! باری، از مقام الوهی به جبرائیل دستور داده شد که به زمین نازل شده و مشتی از خاک زمین را برای خلق آن موجود وعده داده شده به آسمان برود.

جبرئیل هم به جهت امتثال امر ربوبی، هبوط می‌کند به زمین، اما همین خاک زیر پای من و شما، به آن ملک مقرب،



اجازه‌ی خاکبرداری نمی‌دهد که نمی‌دهد!

آخر زمین تا قبل از این قضیه، طغیانگرانی از جنس جن و نسناس را بر پشت خود دیده بود و عاقبت کارشان را شنیده بود و حتماً شنیده بود که این خلق جدید، اعظم از مخلوقات قبلی است، پس حتماً اختیاراتی که برای جن و نسناس بوده، برای این مخلوق جدید هم ثابت است، بلکه بیشتر!

و غالباً کسی که اختیار داشته باشد، حریص علی ما منع می‌شود و همین خصیصه هم اغلب، باعث جهنمی شدن او می‌شود.

تازه جهنمی که زمین دیده، با جهنمی که من و شما شنیده ایم، زمین تا آسمان فرق میکند، همین مقدار عرض کنم که: همانا سنگی از جهنم هفتم، آتش جهنم ششم را می‌سازد و سنگی از جهنم ششم، آتش جهنم پنجم را و سنگی از جهنم پنجم، آتش جهنم چهارم را و همینطور تا می‌رسد به خنکترین طبقه از جهنم، که طبقه‌ی اول باشد و همانا سنگی از جهنم طبقه اول، باعث بخار شدن تمام آبهای موجود روی کره زمین میشود و... إلى آخر الحدیث.

و ظاهراً به همین دلیل است که زمین، خدمت جناب جبرائیل عرضه می‌دارد که: اگر لطف کنی به خدای متعال عرضه بدارید که: اگر خاک من را از این مأموریت، معذور بدارد، بسیار ممنون و متشکر می‌شوم، چرا که من زمین، می‌ترسم از سوختنم در آن آتش جحیم.

پند اخلاقی: زمین، تحمل نمی‌کند که موجودی که از خاک باشد، بخواهد روزی در آتش جهنم بسوزد، آنوقت بعضی از ما عین خیالمان نیست که نیست، نه جهنم را می‌فهمیم و نه به عذاب الهی باور داریم.

جبرئیل، که امانتدار کلام زمین است، عروج کرده و عراض زمین را عرضه می‌دارد به خدای رحمان رحیم.

اما اینبار خداوند حکیم، اِسرافیل را می‌فرستد برای این امر عظیم و چون او نیز دست خالی بازمی‌گردد از زمین، نوبت به میکائیل می‌رسد و همان حرف و حدیث‌ها و همان داستان خالی.

آخر سر اما، عزرائیل برای بردن خاک به زمین می‌آید، این بار هم زمین شروع به ناله و التماس می‌کند، بلکه دوباره قضیه فیصله پیدا کند، اما این بار عزرائیل به ناله‌های زمین، وقعی نمی‌نهد و غباری از چهارگوشه‌ی زمین جمع کرده و به آسمان می‌برد، تا کار خلقت ابوالبشر شروع شود، عزرائیلی که به دلیل همین قاطعیتش، بعد از خلقت آدم، می‌شود مأمور قبض ارواح آدمیان در دنیا تا روز قیامت، و می‌شود همان ملک الموت معروفی، که وقتی از کنار کسی می‌گذرد، بی اختیار پشت انسان می‌لرزد و بدنش یخ می‌زند و خوف برش می‌دارد.

مَسئَلَتُن: حالا در واقع چرا روح انسان با این همه عظمت، هنگام مرگ، از جدا شدن از این تن خاکی امتناع می‌کند، تا برای این کار نیاز به ملک الموتی مثل عزرائیل باشد، به موقع عرض می‌کنم.

بگذریم.

حالا این که کدام فرشته برای شروع گل‌سازی، مسئول آب آوردن شد، نمی‌دانم؟ فقط همین را می‌دانم که دیگر آن همه برو و بیا و ملائکه‌ی مختلف و چون و چرا و... نداشت. اما این که چرا آبهای شور و شیرین و تلخ هم، از آن عجز و لابه‌ها نکردند، شاید دلیلش این بود که آخر سر، بعد از آماده شدن گل آدم، خشک می‌شدند و پایشان به جهنم باز نمی‌شد، تا از آن بترسند! و یا شاید هم این آبها، اصلاً چشم بصیرتی که خاک داشت را نداشتند، تا شروع کنند به گریه و زاری! و یا شاید به این خاطر بود که این آبها، اصلاً ترسی از آتش نداشتند، چرا که مطمئن بودند که به محض برخورد با آتش جهنم، یا آتش خاموش می‌شود یا خودشان بخار می‌شوند!

اما، بعد از آماده شدن خاک و آب، نوبت رسید به جبرائیل، تا شروع کند به گل‌سازی، گلی که بعد از مدتی، تبدیل شده بود به لجنی بد بو!



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مدرسه علمیه حضرت عجل الله

مرجعى از مراجع علم و اخلاق حوزه هاى علميه، عارف واصل الى الحق
حضرت آيت الله المعظم حاج شيخ محمد على ناصرى قدس سره الشريف

اين عالم بزرگوار و معلم اخلاق، وظيفه‌ي بزرگ تزكيه و
نشر معارف اخلاقي اسلام را تكليف خویش دانسته و با
بهرمندی از خشیت و خضوع دل نورانی خود، بیان
اثرگذار و نافذی را در این جهت به کار میبردند؛ رحمت
و رضوان خدا بر ایشان باد- از خداوند متعال قبول
خدمات و مغفرت الهی را برای ایشان مسألت میکنم-

سیدعلی خامنه‌ای
۵ شهریور ۱۴۰۱

معلم
تهدیه پژوهشی
نشریه معالم

صاحب امتیاز:
مؤسسه پژوهشی معالم
زیر نظر حوزه علمیه
حضرت بقیت الله عجل
مدیر مسئول و سردبیر:
سید محمد علی علوی
www.mehb.ir

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ

مَلَائِكَةِ جَبْرَائِيلَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

تاسیس ۱۳۵۱ھ